

یا رسول الله میان یاران خود عقد برادری بست و مازندگانشی بود با هیچ یکی برادری نداری بود
 کیست فرمود من برادر تو ام و فرمود انت اخي فی الدنیا و الاخره و از وقایع سنده اولی زیادت
 در نماز حضرت صاحب مواهب لذتیه میگویی چون دو ماده از قدم آنحضرت گذشت از ریح الکاف
 و بعضی روایات بعد از سال زیادت کرده شد در صلوات حضرت بود نماز پیش از آن دو رکعت غیر از
 نماز شام که سه رکعت بود پس دو نماز پیشین بسین و هفتاد و دو رکعت زیادت کرده و ترک کرده شد
 صلوات غیر از جهت طول قنات در وی و ترک کرده مغرب از جهت بودن وی و ترنهار و در صحیح بخاری
 از عائشه رضی الله عنها آورده که گفت فرض کرده شد دو رکعت پیتر صحبت کرده آنحضرت به مدینه
 پس فرض کرده شد دو و چهار و ترک کرده شد صلوات سفر بر فضیله اولی و این حدیث تمسک خفیه است
 در وجوب قصر و ظاهریان نیاید که چهار رکعت بود پیتر تخفیف کرده شد بر مسافر و لالت از پیش
 ان الله وضع من المسافر نصف صلوات و بعضی گفته اند نماز در حضر چهار شروع شد و در سفر دو و سلم
 و غیره و با بجهت غلبه غلبه و در شافعی نخصت است و اگر چهار گزارند غریت است
 و نزد حنفیه نیز اطلاق نخصت میکنند مجازاً و تمام تحقیق این مقام در اصول فقه است و از وقایع سنده
 اولی است سخن کردن گرگ آورده اند که در بیرون مدینه گرگی گو سفندی را از گاه در بر بود شبان
 از بی گرگ دو ان شده آن گو سفند از وی گرفت گرگ گفت رزق خدایتعالی بمن داده بود تو
 آنرا از من باز گرفتی راعی حیران ماند و گفت و اجماعاً گرگ سخن میکند گفت گرگ سخن گفتن با عجب
 نیست عجب آنست که مردی میان سنگستان مدینه و نخلستان آن خبر میداد از آینده در روز که شما
 تصدیق وی نمیکنید پس راعی که از یهود بود نزد آنحضرت آمد صلی الله علیه و سلم حکایت آن گرگ باز
 گفت فرمود این نشانه است از نشانه های قیامت زود باشد که مردان خانه خویش بیرون آید و
 هنوز سنانها باز نگشته باشد و اعلین قمانها بکاف و اخبار و از آنچه اهل او در خانه کرده باشند بیدار
 این حکایت را قوم در عجزات ذکر میکنند با اعتبار دلالت او بر صدق نبوت و معجزه خبر دادن آنحضرت
 از اخبار تاریخیه و اعلین آن گمان نگم زیب نیز و تحقیق معجزه است که در آنجا ظهور کرده بر قیاس
 آنچه میگویی که است ولی در حقیقت معجزه رسول الله است صلی الله علیه و سلم و از وقایع سنده اولی است
 امر کردن آنحضرت صحابه را بصوم یوم عاشوراء از این مجلس آمده که چون آنحضرت به مدینه آمد یهود را

که روز عاشورا روز میبازد و میگفتند که درین روز موسی علیه السلام از شر فرعون خلاص یافت
و قطعیان در روز نیل طوق گشتند شکر این نعمت باقی عمر درین روز روزه میدهند سید رسول
صلی الله علیه و سلم ما با حیا بر سنت برادر خود و اتباع عوی الحق و اولی ایم و منادی با فرمود تا بکنند
که درین روز روزه دارند پس هم خود روزه داشتند و هم صحاب را فرمود که روزه دارند و گفته بود که علم
آنحضرت بصدق این خبر از یهود و وحی بود یا تو را خبر دادند و ابراهان جاسک با سلام در آمدند از آنجا
ایشان من عبد الله بن سلام و خیره والا خبر کا فر در دیانات و شریح مقبول بود و چون روزه ماه
و رمضان فرض شد آن اتهام و مبالغه که در باب روز عاشورا نمودند و فرمودند که خواهی روز روزه داد
و هر که خواهد روز روزه افی روزه الاحباب و از بعضی کتب معلوم میشود که روزه عاشورا فرض بود و بعد
از تحمیت روزه رمضان فرضیت آن منسوخ شده و در حدیث بخاری و مسلم و سوطا و ابی داؤد و ترمذی
از عایشه آمده که پیش در جا بیت روزه عاشورا میدهند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیز میدهند
و گفته اند که گنگا بدشتن قریش روزه عاشورا را شاید که بتقی از شریعه سابقه باشد و بعد از تعظیم کردند
لورا و کسوت میپوشانیدند که بعد از این روز و اگر مرده آورده اند که گفت گنگامی کرده بودند پیش
در جا بیت و عظیم شد ترس آن در ولهای ایشان پس گفته شد در ایشان روزه عاشورا تا کفارت
آن شود که از الی فتح الباری و در سفر السعادت گفته که آنحضرت در روز عاشورا البته روزه داشته
و در جامع الاصول از حدیث نسائی می آید که چهار چیز بود که آنحضرت ترک نمیداد آنها را صیام عاشورا
و عشر ذی الحجه و سردن از هر ماه و در کعبت پیش از فجر و نیز میگویند که روزه عاشورا سه است
افضل و اکمل آنست که سه روزه دارد و هم دیگر در پیش از آن و دیگر در بعد از آن مرتبه دوم آنکه نیم
و هم بار و سوم آنکه و هم علی انظراده بار و بعد از فتح که فرمود اگر سال آینده در ایام روزه
دارم تا سبع را یعنی ختم کنم آنرا ایوم عاشورا و مقصود منی الفت اهل کتاب بود و افراد صوم عاشورا
و تعظیم آن در روایات احمد بن حنبل از ابن عباس آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود روزه
دارید در عاشورا و منی الفت کنید و روی بود و در روزه دارید پیش از روی و بعد از روی کنانی
سفر السعادت و افضل ایوم عاشورا و آورده شده است که روزه روز عاشورا ثواب روزه یکساله است
و در روایتی آمده که کفارت گناهان یکساله می شود و در روز روزه هر چه در ساله واقع شده و بعضی

روز عاشورا

در روایتی آمده که کفارت گناهان یکساله می شود و در روز روزه هر چه در ساله واقع شده و بعضی

از علمائی که درین باب گفته اند که صوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام است و صوم عرفه از شریعت محمد صلی الله علیه و سلم پس ثواب آن اگر زیاد تر ازین هم باشد صورت داشت و از قول سنن اولی و وفات برادرین معروف است بفتح و سکون جمله در امین عیالین بینها و او از نقیبه انصاریت خزرجی سلمی اول کسی که بیعت کرد آنحضرت را در تید عقبه ثانی در قول قوم و اول کسی که بیعت کرد بهشت مال و اول کسی که وفات یافت از نقیبه بود وی سید انصار و کبیر ایشان گویند وفات یافت در سفر پیش از قدم آنحضرت در مدینه یکماه و بعد از قدم شمار گذار و آنحضرت بر سر قبر وی با جمعی از یاران و فرمود اللهم خضره و ارحمه و ارض عنه و قد فعلت و موت سعد بن زبیره نیز درین سال است وی نیز از نقیبه انصاریت است حاضر شد عقبه اولی و ثانی در بیعت کرد و در هر دو نقیب نبی حاضر و اول کسی که جمع کرد انصار را بدینجا جهاد کرد و در تائیدین اسلام و ایمان آوردند بعضی وی بسیار از اهل بیت انصار و تائیدین میگردانند و در آمد روی اسلام فرود ایام بنا بر بی شرف سینه احدی بود آن شش ماه از حیرت و مدفون شد در بقیع العرق انصار گویند اول کسی که در بقیع مدفون گشت او است و حجاج بن گویند عثمان بن مظعون و بعد ازین سال کشتوم بن الودم بکسر یاد سکون و اول جمله از انصاریت عثمان بن مظعون از حجاج بن وفات یافتند و جماعه از مشرکان نیز درین سال وفات یافتند از جمله عاص بن وائل سهمی پدر عمرو بن اعاص و ولید بن مغیره پدر خالد بن الولید و گویند که ولید بن مغیره در حالت نزوح خرج بسیار میکرد و ابو جهل با وی گفت ای تم من چرا خرج می نمائی گفت بیترسم که دین این ابی کبشه در که فکر کند ابوسفیان گفت ترس که من ضامن گشتم که دین وی ظهور نکند و مشرکان که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم این ابی کبشه بخوانند و میگویند که ابوکبشه مردی بود که در جاهلیت قصد می کرد و تنسک می نمود پس قصد مشابهت آنحضرت را این وی خوانند و بعضی گویند از احدی او رضاعی آنحضرت بود و در سال دوم از هجرت یکی از ان شویلی قبل است در آن وقت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر نیمة مطهره قدم آورد در اوائل آن شانزده یا هجده ماه نماز بجانب بیت الله میگذارد و مامور بود از جانب حق تعالی بدان و با وجود آنکه این متضمن تالیف قلوب بود و در اسلام و اتباع دین بود آنحضرت دوست میداشت که قبده وی مسی حرام که قبله ابراهیم خلیل است علیه السلام باشد و او آنم انتظار می برد و نگران می بود که وی بدان نازل گردد پس نازل شد قول می رسید

قد نری تقلب و جهک فی السماء فلنویک قبلة ترظها قول و جهک شطر المسیب و قبله بیت المقدس
 منسوخ گشت و اختلاف است در آنکه چون آنحضرت در مکه مکرمه بود و قبله او بیت المقدس را که بعد اکثر آیتها
 که بیت المقدس بود و لیکن آنحضرت چنان می ایستاد که کعبه در میان وی و بیت المقدس میشد و مستمرا
 بر آن تکیه میکرد پس تحویل یافت بمسجد حرام و قوی میگونی که کعبه بود و در رکعت بیت المقدس شد و گذارد
 بسوی آن تا سه سال و چون بهرینه آمد بعد از هجرت ماه کعبه شد و برین تقدیر نسخ متعددی شود نخست
 قبله کعبه بود و منسوخ شد به بیت المقدس در رکعت باز بیت المقدس منسوخ گشت و کعبه قرار یافت
 در مدینه مطهره و الله اعلم بحقیقه بحال علی وجه الکمال و آوردند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خانه
 یکی از صحابیات بود که وقت نماز شبین در آمد و با جماعتی از صحاب که در نماز است شریف بودند نماز
 می کرد و در واتی آمده که آنجا بی سوره سجده می داشتند و در آنجا نماز می کرد و رکعت دوم بود که
 وحی آمد تحویل قبله پس بجانب کعبه شریف برگشت و صفاتی که خلف آنحضرت بودند برگشتند و نماز را
 تمام کردند و بعضی کتب معلوم می شود که وحی تحویل خارج نماز بود و قوی است که این نماز بود که تحویل
 در وی واقع شد میگذارند آنحضرت در مسجد شریف خود به صحابه کرام و قول اول آنست است و آنچه
 در صحیح بخاری آمده که اول نمازی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بجانب کعبه مکرمه گذارد نماز عصر بود اول
 و اگر در آن باشد که اول نمازی که تمام و کمال بجانب کعبه گذارد نماز دیگر بود که آنی روضه الاحباب
 و در مدینه مطهره در جانب غربی مساجد فتح بمسافت نصف میل نزدیک بودی تحقیق و پیرویه سجد
 است که آنرا مسجد قبلتین گویند که تحویل قبله در آنجا واقع شد ظاهر آنست که آن صحابه که تحویل در آنجا
 واقع شدند درین موضع بود و بیت المقدس و کعبه در سمت مقابل یکدیگر زیرا که اگر استقبال بیت
 المقدس بایستند نسبت بکعبه شود و اگر بکعبه استقبال نمایند بیت المقدس در خلف بود و چون قبله
 تحویل یافت حاصل شد بعضی مردم از پیرو و منافقین مانع و شک پس نازل شد و الله اعلم شرق
 و المغرب بیدی من یشامالی حرطه استقیم یعنی آن حکم آنست به طرف که بگرداند باز گشت و بعضی
 مردم از مومنان در حق آنجا شک پیش از تحویل از عالم رفتند مثل برادر بن عمرو و سعد بن زبارة
 و جز ایشان گفتند که حال نماز ایشان که بجانب بیت المقدس کردند چه باشد پس حق تعالی این
 آیه فرستاد و ما کان الله لیطیع ایماکم و ما اولیایمان اینجا صلوة است کما قوی و اعظم اعمال ایشان

خود چه جای توقع است آن هم حکم آنی بود و نه حکم و تبعیض است و منسوخ شد و مو جب بطلان حکم سابق نیست هر دو حق است و چون قبله محمول شد مسجد شریف مدینه با بنای دیگر شد مسجد قبا با نیز تغییر دادند و بنفس شریف خویش و صی به سنگ می کشیدند و از وقایع شتائیه نکاح فاطمه زهرا در مدینه است رضی الله عنها و ولادت فاطمه زهرا بقول صحیح پیش از نبوت است پنج سال در وقتیه پیش بناویت کرد و سبب و هنی که راه یافته بود بدان و تزویج کرد او را با علی مرتضی در شتائیه از هجرت در شهر رمضان المبارک و بناوردی آنچه بعضی گفته اند تزویج کرد و در حجب و بعضی گفته در سفر و بعضی گفته بعد از هجرت و احد کذا فی جامع الاصول و بود هر رضی الله عنها در وقت تزویج شانزده ساله و بعضی نیز گفته و بعضی پانزده و بود علی رضی الله عنه بیست و یکساله و پنج ماه در روایات آمد که فاطمه زهرا کرد فاطمه را ابو کبید پیش تعیین کرد و آنحضرت و فرمود من انتظار داری دارم و تزویج وی پستتر خواستگاری کرد و در جواب او همین کلمه و در شکوه آورده که چون خطب کرد فاطمه را ابو کبید گفت آنحضرت که وی صغیر است پستتر گفت علی را ام ایمن و در وقت الاحباب گفته که گفتند بوی این خویش ای که تو بیرون از آنحضرت و خواستگاری کنی دختر شریف او را گفت علی رضی الله عنه شرم دارم من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت رو کرد خواستگاری ابو بکر و عمر را بمن چون میدم گفته که تو نزدیک ترین مردی بوی او این هم اوئی و پس ابوطالبی بر دشواری من پس آمد علی رضی الله عنه پیش رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سلام داد و بروی پس جواب سلام وی داد آنحضرت و گفت چه خبر آورده است ترا آنروز ما می پس ابوطالب گفت آمد ما تا خواستگاری کنیم فاطمه را پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابوطالب گفت این روایت میکنند انس بنی الله که بودم من نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس و گفتم آنحضرت را حالتی که در سفر گرفت او را نزد وی و بود و شد از خود پستتر کشاده شد آن حالت بحال خود آمده بود یا انس آمد ما به بنی علی السلام از نزد پروردگار عرض و گفت بدستی خدایتعالی امر میکنند ترا که تزویج کنی فاطمه را با علی ای انس برو و کنوان ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر را و با صانان انصار را پس حاضرند این قوم و خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خطبه بلند پس حمد گفت مر خدا را و ثنا کرد و بروی و در حجب کرد و در نکاح پس تزویج کرد فاطمه را با علی بر هر چه اوصد منتقال از فضا و فرمود قبول کردی در رضی شدی ای علی گفت قبول کردم و رضی شدم پستتر گرفت آنحضرت طبعی از خواستگاری پستتر بگفتند مکه و میان قوم و تزویج

و آنرا خطبه حضرت زهرا
آنحضرت علی رضی الله عنه

گفته اند قومی از قفقاز که استخپ است پرانگنده کردن شکر و بادام در ضیافت تقدیر شکل و در هوا سپیدانیم
 نقل میکند خطیب امام محمد شاکر و بنوعیه المعهود بقدرته المطاع بسلطانه المرعوب من عذاب و سلطه
 الشافعه فی سما و ارضه الذی خلق الخلق بقدره و میترسم با حکامه و غیر هم بدین و اگر چه همیشه محمد صلی
 علیه و سلم ان الله تبارک اسمه قاطعاً علی عظیمه جعل الحصاره سبباً لا احتیاجاً و امر انفسه شامش و شرح به الارحام
 و انزل الامام فقال غر من قابل و هو الذی خلق من الما البشر فجعله نسباً و هم اهل کان رکب قدیر افام الله
 تعالی یجری الی قضاة و قضایه جبری الی قدره و کل قضاء قدره و کل قدره اهل و کل اهل کتاب بحول الله
 ما یشاء و ثبت و عنده ام الکتاب ثمان اشهر علی ان ازواج قاطمه من علی بن ابی طالب با نهم و ذکر کرده
 است جزیره ای در حصن حصین از این جهان و صحیح خود که چون تزیین کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم علی باب
 قاطمه و آمد در خانه و گفت قاطمه را بسیار دعا آبی پس گرفته قاطمه قیوح چون در او بر کرد آنرا آب پس گرفت
 آنحضرت آنرا و انداخت آب درین مبارک خود را در روی و فرمود قاطمه را پیش آبی آمد قاطمه پیش
 پاشید آب را در میان کینه شریف و بر سر مبارک وی و فرمود خداوند از من پناه میدهم تو را و در وقت
 او را از شیطان رانده شده پستتر گفت پشت کن ای قاطمه بجانب من پس پشت کرد و بجانب آن حضرت
 پس پشت آب آن حضرت میان شانرا بنی او و فرمود خداوند از من پناه میدهم تو را و در وقت او را از
 شیطان جیم باز فرمود آنحضرت بسیار در آب گفت علی و انتم آنچه میخواهید آنحضرت پس ایستاد و در کاس
 کاسه و آورد هم آب را پس گرفت آنحضرت آنرا و بینداخت آب درین خود را در روی و گفت مرا پیش کن
 پس پیش کردم پس انداخت آب را بر سر من و پیش روی من و فرمود اللهم انی بعینک و ذریه من الشیطان
 الرجیم پستتر گفت و ای با اهل خود بسم الله و البرکة و در بعضی روایات آمده که آمد رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم در نزاع قاطمه علی بعد از عشاء بسوی خانه ایشان پس بر دست ظرفی از آب و انداخت آنرا
 مبارک خود را و خود را در عودتین را و دعا کرد و دعا کرد علی را که بیانشان آن آب او وضو کرد بعد از آن امر کرد
 قاطمه را که بیانشان آن آب را و وضو کند از آن پستتر گفت خداوند این هر دو ذات از من اند من بر ایشان
 خداوند چنانکه در کردی از من پیروی را و پاک ساختی مرا پاک گردان این هر دو را پستتر فرمود در ایشان
 بر روی بسوی خوابگاه خود و فرمود خداوند این دو الف و بیانشان و برکت کن در ایشان و در
 و تری ایشان و فرامهم آر پریشانی ایشان را و نیک گردان بخت ایشان را و برکت کن بر ایشان و برکت کن

از ایشان نوریت بسیار پاک و روایت کرده است خطیب از ابن عباس رضی الله عنهما که چون تزویج کرد رسول خدا فاطمه را بعلی گریه گرفت فاطمه را پس فرمود آنحضرت چه چیز گریه را نهد بر او گفت که من گفتم یا رسول الله تزویج کردی با مردی که نیست او را مال و چیزی پس فرمود آنحضرت آیا راضی نیستی آنکه برگزید خدا بتعالی از زمین هر دو مرد را که یکی از آن دو مرد بدست و دیگری تزویج نمود است و در روایت حاکم از ابن ابی سریه آمده که گفت آیا راضی نیستی آنکه من تزویج کردم با اول مسلمانان از روی صلوات و ذاتا ترین ایشان از روی علم تو بهترین نساست منی چنانکه مریم علیه السلام و قوم خود و در روایت طبرانی آمده تزویج کردم ترا با نیکبخت در دنیا و در آخرت از صاحبان و آمده است که آنحضرت از علی رضی الله عنه پرسید که بیخ و دست داری علی گفت آبی و زری و درم فرمود پس ترا هر دوی است ولیکن زره را بفروش و بهای آنرا پیش من آر پس آنرا چهار صد و شستاد و هجتم بفروخت و نیز آنحضرت آورده حضرت قهضه از آن گرفت و ببلال داد تا در بوی خوش صرف کند و بقیه بام سلیم سپرد که در جهاز فاطمه صرف کند و کار سازی او کند و متاع خانه و اثاث البیت بخرید و جامه برد و در نهانی از کتان چهار باش و دو با بون فقره و قطیفه و کلبه و قدحی و آسیای و سب و مشک و مشرب و امثال آن ترتیب کرد و مردی است که آنحضرت مقرر کرد که کارهای اندرون خانه مثل نان بختن و خانه جار و بگردن و جو در آسیا خردن و سیاه فاطمه را بتقدیم رسانید و کارهای بیرون مثل شتر را آب دادن و از بازار چیزی خرید یا ختن علی هر چه یا با دروی فاطمه بنت اسد بدان قیام نماید آمده است که فاطمه از بس که پیشش آتش شسته و نان بختید و خانه جار و بگردن و جو در آسیا خورد کرده بود رنگ روی مبارک او متغیر شده بود و دست وی استاثر ~~بسیار~~ بخت و جامه او خراب گرفته بود و یکبارگی بطلب خادمی پیش آنحضرت زقنه فرمود من شمارا چنانچه تعلیم کنم که به از خادم باشد و قتی که بیامه خواب روید بگوئید سی و سه بار سبحان باشد و سی و سه بار الحمد و سی و چهار بار الله که بر علی مرتضی میگوید هرگز این و در اترک نکردم در شب صغیر و در مو اهب لذ میگویند که همیشه کرد علی بر فاطمه و نبوی و ائمه در آن زمان پسر از ولیمه وی گرد نهاد زره خود را نزد وی بودی پیما نه شعیر و بود ولیمه وی چند سماع شعیر و تمرد حیس روایت کرد آنرا احمد در مناقب و از وقایع مهم و خیمت رمضان و نماز عید و صدقه فطر است بعد از تمامی نه روزه ماه از قدم آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از نماز صاحب مو اهب میگوید که آن پیش فرضیه زکوة شد و نضیه زکوة نیز درین سال شده است و

بعضی پیش از هجرت گفت ائمه دهم و یازدهم و بیستم تا نهم امر بجا بود و قتال واقع شد و اذن کرده شد آن
 و نازل شد قول حق سبحانه اذن لکنین یقاتلون باهم ظلماً و ان الله علی نصرهم بقدره و دیگر از آیات
 که در وی امر بجا بود قتال واقع شده است و پیش از آن منع کرده آنحضرت از قتال و می آمدند صواباً نزد
 مطروب و شیبج و غیره و صبر کنید من با منور نشده ام بقتال تا هجرت کرده و اذن شد بدان چون سرکان
 در که بسیار بود و نوعی از غلبه هم داشتند و مسلمانان کم بودند و عالی از بعضی هم بی حکمت بود و دیگر تعالی
 و تقدس اقتضا کرده تا خیر شرح قتال را تا چون آن حضرت بیدیده مطربه آمد و جمع گشتند صواباً و قوام
 شدند بصبرت وی تعالی داشت مدینه برای ایشان ما وای و بلجای مستقل شرح کرد جاد و با صدای
 خدا هم الله و النصر الامن عند الله و اصطلاح از باب سیر بران جاری شده که پیشتر که در آن رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم بنفس شریف خود حاضر شده آنرا غزوه و غزوات گویند و هر جا که خود حاضر نشده با
 فوجی فرستاده آنرا بعثت و سر بخوانند بفتح سین و را بجمع و تشدید تحتانیه و اصل استحقاق وی از شرح
 یعنی سیر و شب کردن در اصطلاح اهل سیر قطعه از بعثت که فرستاده شود بر عدد و صاحب سیر است
 قطعاً از بعثت که بیرون می آید از بعثت و عدد میکنند بوسی از صد یا پانصد و آنچه زیاده بر پانصد باشد
 آنرا نسیر گویند پس بعد از آن نجاس و منبر و اگر زیاده شود بر پانصد آنرا بعثت گویند و اگر زیاده چهار
 هزار بود آنرا محفل خوانند بفتح جیم بر جا بر وزن هجر و میس بعثت عظیم را گویند که پنج فرقه دارد مقدمه و قلب
 و منبر و میسر و ساقه و کتبه و لشکر که جمع باشد و منتشر نگردد و مجموع غزوات آنحضرت که در آن بنفس
 شریف خود بیرون آمده بیست و هفت اند که ذانی المصاب و صاحب و ضمه الاحباب بقول بیست
 و بقول بیست و چهار نیز نقل کرده و با تطبیق نیز ذکر کرده و عجب است که قولی که در صحیح البخاری
 در بیان ارقم روایت کرده نوزده غزوه را بود ذکر کرده است و در نه غزوه ازین غزوات قتال کرده
 برده اند و اختراپ و نبوقرظیه و نبواصطلق و خیر و سطح که در حدین طائف و عدد سیر یا بیست و
 هجده و بعضی پنجاه و شش گفته و در صحیح البخاری از ابن سنی روایت کرده که اول غزوه که آنحضرت کرده
 ابواب بود بعد از وی ابواب بعد از آن حشیره و ابواب فسطح همزه و سکون موحده و الف همزه و نام
 است قریب بکعبه و اصل او با بود از و بالس قلب کرده شد و ابواتام گشت بعد از او ان بکعبه
 و حال نیز گویند و بعضی کتب غزوه و در آن نیز واقع شده و صاحب سیر است که ابواب و در آن بیست

مقتارب که میان ایشان مسافت سه میل است و بواسطه قطع با و ضم آن نام کو بهی است از کوهها
 بمینه نزدیک منبع و عشیره شهبان معجزه صیغه تصغیر و آخر با در بخاری عسیر و بسین جمله نیز گفته و غنیه
 معجزه بی با نیز آمده و اما غزوه عتبه و ضم عین و سکون سین جمله معنی و شواری نام غزوه تنوکه است
 که آخر غزوات است و در دوران دشواریها و یزد و مختصا کشیده و ذکر آن بیاید اکنون سنغزوه را
 بهین ترتیب ذکر کنیم تا برآید که در میان این غزوات واقع شده و همچنین است طریقه بیان این قطع
 در کتب اول غزوه ابواورد و در روضه الاحباب میگوید که اول سال ۷۰۰ یا آخر سال اول بود که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم سعد بن عباد را در مدینه خلیفه ساخت و خود را جمعی از اصحاب بمقتضا فاطمه بنی حمیر
 که قبیده از قریش بود بیرون آمد و حامل لواحمزه بن عبدالمطلب بوده چون با ابولوسب پیشوای
 بنی ضمیره مخفی بن عمرو نمیری اهل پیش آمد آنحضرت نیز اصحاب رضی خنده صلحنامه نوشت و بعد
 از پانزده روز بمدینه برگردید با گذشت بعد از آن و قبولی تمام از منزل ابوا و قبولی پیش از انقضای بیعت
 بن الحارث بن عبدالمطلب که ابن سلم آنحضرت بود و او سن او را آنحضرت پده سال و سلام آورد
 پیش از دخول می صلی الله علیه و سلم و اهل تمام با آنحضرت کس از مهاجرین بر سر جمعی از قریش فرستاد
 که از کتبه جمعی بیرون آمد و در سواد ایشان ابوسفیان بن حرب بود و قبولی عکرمه بن ابی جهل
 و علی سفید برای ایشان عقد کرد و حامل آن سطح بن امانه و ضم هر دو با آن سفیان و عباد بن
 بن عبدمناف و پیشی مطلبی صاحب الک عایشه و مخلو دوران و در روضه الاحباب میگوید که اول
 علمی که جهت لشکر اسلام و تب شد قبول اکثر اهل سیر آن بود و این قول بر تقدیری درست است
 که سره عبیده بن الحارث پیش از غزوه ابوا بود و الا در موهوب میگوید که در غزوه ابوا که سابق است
 برین غزوه نیز لوای بود و حامل لواحمزه بن عبدالمطلب بود و بعضی گفته اند اهل لوای که عقد کرده شد
 در سه چهره بن عبدالمطلب که ذکر آن بیاید بود و اما علم پس بر یکدیگر تیر انداختند و سعد بن ابی وقاص
 که در لشکر اسلام بود نیز تیر انداخت و اول تیری که در میان آنها افتاد این تیر سعد بن ابی وقاص بود
 و گویند که وی رضی الله عنه بمشیت تیر با خود داشت و بعد از آن تیر کی از آنها خطا نشد یا شخصی
 آمد یا رو به میان این دو لشکر جنگ شمشیر واقع شد و کفار تصور آنکه لشکر اسلام دیگر و عقب
 بر رسیدند و سزا بدار نهادند و مسلمانان از عقب ایشان فرقتند و بمدینه برگشتند و مقداد بن الاسود

غزوه ابوا

و قبه بن خردان که دو صحابی جلیل القدر قدیم الاسلام اند همراه کفار که بر تم تجارت متخلف کرده بودند
 بیشتر اسلام پذیر شدند و بعد از این ایام که عبیده بن کحارث را فرستاده بودند بدین جهت که جمعی از
 حجاز قریش از شام بازگشته متوجه مکه آمدند پس آنحضرت حمزه بن عبدالمطلب را باسی نفر از مهاجران
 و بر سر آن کاروان فرستاد و بعضی گفته اند از انصار و این دو هم است تحقیق آنست که انصار را پیش از
 غزوه بدر بعثت کرده که اهل صاحب المواهب و علی سفید برای ایشان است کرده و ابوذر غفیری
 علی را این اشکر شده و قول بعضی اهل سیر اهل علمی که اشکر اسلام بسته شد این بود و سابقا گذشت که اول
 آنان سر عبیده بن کحارث بود و اکثر آیتها و صاحب مواهب از این سخن نقل میکنند که چنین رسیده است
 که اول رایتی که عقد کرده شد در اسلام رایت حمزه است و گفته است که سبب اشکال اشتباه این امور در
 آن باشد که بعثت بر دو سره معاهده و قریب یکدیگر بود پس شنبه شد بر مردم که اول کدام است و صاحب
 مواهب میگویی که این سخن مشکل می شود که گفته اند بعثت حمزه بر سینه عشر شهر بود و بعثت عبیده بر اس ثمانیه
 و میگویی احتمال دارد که حضرت عقد کرده باشد رایت بر دو راعا پسته متاخر شده باشد الی عبیده تا آن
 ثمانیه از جهت طبری که تفاضا کرد و اراوت الله والله اعلم پس گفتند مسلمانان همراه حمزه تا قریب ساحل دریا
 رسیدند بیشتر کفار و ایشان قریب سی صد نفر بود و مسلمانان می و ابو جهل در آن میان بودند پس
 جانبین متفق علی گشتند محمدی بضمیم و سکون جیم و ال عهد ثمانیه مشدود بن عمرو جینی که حدیث تخمین
 بود گذشت که جنگ واقع شود ابو جهل لعنه الله علیه و فافله وی بگریختن و حمزه با اصحاب خود بدین
 بازگشت رضی الله عنهم اجمعین بعد از آن سره سعد بن ابوقحس سیدی شمر را بطیخ خانه محمد و در آن
 حمله بین او لها شده و غنیمت نام و او می است بجز قریب چهل با بیست نفر از مهاجران بقصد
 کاروان دیگر از قریش فرستاده بر اس تسعه عشره عقد کرد برای او و او را بیضی که حاصل کرد آنرا مقدمه او
 بن الاسود چون آن موضع رسیدند یکدیگر و پیش از وصول قافلگی بسته بود پس بدین جهت نمود
 قائله با کفر و احادیث و کفر او واقع شده است و آن علمی که بر او شسته میشود و حربه و سنانته
 می شود بدان موضع صاحب جیش و گاهی بر سید ارد آنرا مقدم عسکر و تحقیق تصریح کرده است که
 زایل لغت بزاد و لوای دور است ولیکن روایت کرده است حمزه فرزی از ابن عباس رضی الله
 عندهما حدیث ما بین لوط که بود با پسر رسول خدا صلی الله علیه و سلم سیاه و لوای وی سفید و در

سخت
 می
 است

نیز

طبرانی نیز چنین آمده از بریده و نزد ابن عدی از ابی سریر و زیادت کرده است این حدیث
 این را که کتب بود در سلاله الله محمد رسول الله این ظاهر و تغایر است و شاید که تفرقه
 میان این طرفی است این استحقاق و ابوالاسود از غزوه ذکر کرده که اول حدیث را بایت و غزوه خیر بود
 و نمی شناختن پیش از آن مگر الویر را ذکر کرده اند صاحب مؤید و لیکن بیان کرده فرق را و
 بعضی کتب معلوم می شود که لوای علم خرد و رایت علم بزرگ و فی القاموس گفته اللوار بالعلم
 در اصل گفته لوای علم خرد و رایت را ذکر کرده اند و هم در سال دوم در شهر ریح الاول بر اس
 سیزده ماه از هجرت غزوه بواسطه واقع شد آنحضرت صلی سفید بر دست سعد بن ابی وقاص داود
 در مدینه سعد بن معاذ را و بعضی گویند سائب بن عثمان بن طلحون را خلیفه ساخت و با ویست
 کس از صحابه از مدینه قصد قافل از قریش که امیه بن خلف جمعی در آن بود بر آمد و در وقته الاحباب میگوید
 صد و از قریش با وی بودند و در روز پانصد شتر داشتند بیرون رفتند و با بواط رسیدند و با صدانار سیده
 برگشتند بعد از آن غزوه شتر و شتر بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مدینه در جادوی الاصل
 و بعضی گویند در جادوی الاخری بر اس شانزده ماه از هجرت با صد و پنجاه مرد و بر وایتی با ویست
 کس و علی را اس گرد سفید که آنرا بجزه بن عبد المطلب و ابو سلمه بن عبد الاسد را حامل گردانید بر
 مدینه مطهره بر آمد بر قافل که ابو سفیان با جمعی کثیر به سمت تجارت میرفت و با بوضع عشیر رسیدند و چند روز
 در آنجا توقف نمودند چون تحقیق کرد که قافل ابو سفیان پیشتر گذشته بود با جمعی از بنی مویض بنی مویض سکون
 و ال حدیث که لام و حیم از کثایه صلح و موادعت و معااهده روضه نمود و هر چند باز گشته و سلطان را پیشان
 نوشته داود و در وقت الاحباب و معارج النبوة مذکور است که هجرت سفر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 علی مرتضی راضی الله عنه کنهت کرد با ابوترا ب و قصه وی آنست که عمار بن یاسر میگوید من و علی ابن
 ابی طالب کرم الله وجهه در غزوه عشیره در پانی درخت خرمات خواب افتادیم و زمین ریگستان بود و ما گرد
 آورده شده پس آنحضرت بر ما لین آمد و ما را بیا را کرد و با علی فرمود با ابوترا ب چه از آن فرمود ای علی
 ترا خبر دهم که بدخت ترین مردمان کیست گفت علی نعم ای رسول الله خبرده فرمود آنحضرت بدخت ترین مردمان
 و کس اندکی است که ناکه صاحب پیغمبر علیه السلام را پانی کرد و دیگر آنکه روی ترا و می سن ترا بخون رنگ کند
 این میگفت و دست مبارک خود را بر سر روی وی می کشید و این دو کتاب نخستین گفته و مشهور است

که قصه تکینه وی کرم الله وجهه باین کیفیت آنست که بخاری و مسلم از سهل بن سعد ساعدی آورده که
گفت در آنجلی بر فاطمه رضی الله عنها پیوسته برین رفت و خسیبید در مسجد و چون حضرت رسول الله صلی الله
علیه و سلم در بیت فاطمه آمد علی را ندید پرسید کی است این عم تو یعنی علی و این بر عادت زبان عربست
که گویند و نخواست که زوج و مانند آن گوید فاطمه گفت میان من و وی چیزی واقع شده پس غضب کرد
و بیرون رفت و قیلوله نزد من کرد پس آنحضرت کسی را فرمود که بنیاید که کی است وی پس آنکس آمد و گفت
یا رسول الله هست در مسجد خواب میکنند پس آنحضرت علیه السلام در مسجد بر سر وی آمد و دید که بر پیشانی
نقطه در پیش از پهلوی افتاده و بین شرفش خاک آلوده گشته پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
تمام با تراب از آن روز که گفت وی ابو تراب آمد و آن حضرت این کیفیت را جمع کرد با کفایت اصل وی که ابو تراب
بود و این کیفیت دوست تر و گرامی تر بود نزد علی و مخالفان و معاندان و با این کیفیت میخوانند و تقیص
و تحقیر وی قصه میکردند و حال آنکه در وی کمال تعظیم و کرم بود و رضی الله عنه و هم درین سال که از آن جا که
قهری بر شهران مدینه که در چراگاه بود و در آنجا شتران آن حضرت نیز بودند و براند آنها را و برود چون
آنحضرت را از آن خبر شد لوای ترتیب او و علی مرتضی سپرد رضی الله عنه و بر آمد و زید بن حارثه را بر سر او
عالم گردانید و خود با جمعی از صحابه بیرون رفت تا بوادی رسید که آنرا سفوان بن یحیی سین جهل و سکون نام
که موضعی است در نواحی بدر میگفتند و از آنجا که آمدند و چون بدان موضع رسیدند تحقیق
که گزرا از آنجا گذشت و بدست نیامد پس از آنجا بگریه بازگشتند و این نیز از غزوات شمرده اند و بعضی از
غزوه بدر اولی نام کرده و در حاشیه روضه الاحباب که عنوانات غزوات را نوشته اند از غزوه طلب کردن
جابر فزری نام کرده و در مواهب غزوه بدر اولی گفته و بعد ازین سال سه عید الله بن حبش وقوع یافت
که پس عمر آنحضرت بود و برادر ام المومنین زینب بنت حبش با شست کس و بر دایمی با دو اوزده کس از
کبار صحابه پیش سعد بن ابی وقاص و عکاسه بن مخنف و عقبه بن غزوان و داقد بن عبد الله مسمی و غیره رفتند
و در سره عبد الله بن حبش مسمی امیر المومنین شد و آنکه گویند که اول کسیکه مسمی با امیر المومنین شد امیر المومنین
عمر بن خطاب است آن غمی دارد که از جمله خلفاء اول کسیکه بلقب باین لقب گشت وی غمی از غمی الله علیه و سلم
بر منوال معنی لغوی اصطلاحی که میباشد و برده اند که آنحضرت تا من نوشته بود بوقی سپرد و ام کرده تا دور
این همه سخنان چون دور و زنگ زد و چون خدا داد که و انقاسی نامه دور و زنگ حکمت بود و با جمله عهد

بن جمش بعد از دو روز این نامه را خواند و بران عمل کرد و مضمون این نامه این بود که سیر کن بنام خدای عز و جل
 و بهرکت وی با اصحاب خود و از مانی که در لطن نخل که نام موضعی است فرود آئی و در آنجا هر صد کاروان پیش
 باشی و باید که هیچ کس را با گراه یا خود نبی بر که خواهد بیاید و هر که خواهد برگردد چون جده الله از مضمون کتاب
 و قوت یافت بدو حسب فرموده متوجه لطن نخل شد و سعد بن ابی وقاص و عتب بن غزوان که از جده بران
 او بودند شتر خود را که بران نبوت سوار شدند کم کردند از عبدالله بن جحش طلبیده و طلب شتر رفتند
 و نخل نمودند و جده الله چون لطن نخل رسید در منزل هر صد کاروان قوت ششست تا گاه قافلہ فرستاد
 از جانب طائف بران موضع رسید و مویز و اویم و دیگر متاع طائف باز داشتند و در قافلہ کفار
 عمرو بن ابی بکر و حکم بن کیسان و عثمان بن عبدالله و برادر او نوفل بن عبدالله مخزومی بودند و آن
 روز اول ماه حجب بود و مسلمانان را اشتباه شد که آخر حجاجی الاخری است پس شتابی کردند که
 میا و اماه حجب در آید و بتنگ حرمت شهر حرام لازم آید پس بر سر ابل قافلہ رفتند و واقعه بن عبدالله
 تیممی نیری بن عمرو بن ابی بکر و بکشت و حکم بن کیسان و عثمان بن عبدالله را اسیر ساختند
 و باقی همه گرفتند و تمام اموال آن قافلہ ضمیمت شد و میگویند که این اول غنیمت بود در اسلام و اول سیرت
 عثمان بن عبدالله و حکم بن کیسان بودند پس عبدالله بن جمش اموال برادر اسیران را در خدمت رسانت
 صلی الله علیه و سلم آورد و در روضه الاحباب گفته که اموال برهمنی بکشت کرد و خمس را بجهت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم جدا کردند و بنو آیت خمس نازل نشده بود و چون مشرکان در وجود از صورت واقعه
 آگاه گشتند زبان طعن کشادند و گفتند که محمد و صحابی با ما حرام را حلال ساختند بخون ریختن و تاراج کردن
 در شهر حرام امر کرد و بتنگ حرمت نمود پس آنحضرت حکم اموال اسیران را موقوف داشت و شرم و
 بیخ آفرید بران تصرف کند به عبدالله بن جمش فرمود من شمار آن گفته بودم که در ماه حرام قتال بخسید
 و سزانش نمود بران و دیگر مسلمانان نیز سزانش پیش آمدند چنانکه عبدالله و تمامه اصحابی سپریه بقول گشتند
 و از گروه خویش شیمان شدند به چند از روی اشتباه و القباس کرده بودند و گمان بردند که حضرت حق تعالی
 بر ایشان غضب خواهد کرد و امید بستند که توبه کند بر ایشان و در گذرد تا این آیت نازل شد بسیار لوناک
 عن الشہر الحرام قتال فیه قتل غیر کبیر و صد عن سبیل الله و کفر به و اسجد الحرام و اخرج ابله منہ اکبر
 عند الله و القتل اکبر من القتل الا یہ و حاصل مضمون این آیه آنست که میفرماید که قتل در شهر حرام

هشتم ماه گفته و واقع شد قتال در نهم روز جمعه از رمضان و بعضی گفته اند روز شنبه و اتفاقاً
 از دو در مدینه ظهره ابو لبابه انصاری را و بیرون آمدند آن حضرت درین غزوه انصاره بیرون نیامده بودند
 پیش ازین هیچ غزوه و سرپیچیه قرار ایشان در بیعت عقبه آن بود که منع کنند از آن حضرت و نکند و از آن
 او را از شر اعداء و یار خود و نگذارند کسی اگر تعرض کند بجای وی و بود عدد مسلمانان درین غزوه سیصد
 و سی و نه نفر و وقت از مهاجران بود و بیست و سی و شش از انصار و آنها که در ملازمست آن حضرت بودند
 سیصد و پنج نفر و کس از مهاجرین و باقی از انصار و بیست و نه نفر بود که بنا بر قدری حاقه نبودند حضرت
 هم ایشان را از غنیمت آن داد و اهل سیر ایشان را اهل بدر شمرده اند سه مهاجرین عثمان بن عفان که سبب
 نیایداری زوج خود رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم با آن حضرت در بدر شده اند و سه
 بن زید که تجسس قافلہ مشرکان رفته بودند و هیچ از انصار که نام ایشان کتب سیره ذکر است و نبود
 با مسلمانان خبر سه اسپ و غنما و بغیر و شش زره و بیست و شش شمشیر و نیزه و دو دایه که کس از مسلمانان
 را شتری که سوار میشدند نبوت بران و بود شریک آن حضرت علی مرتضی و زید بن حارثه چون توبه
 پایده شدن حضرت میرسد میگفتند تو سوار شو یا رسول الله ما در کاب تو پایده میریم و یکم نیزه و نوبتید
 شما قوی تر از من نیستیم من بی نیایم از شما از اجرو با مشرکان هزار یا نصد یا پانصد و پنجاه مرد جنگی
 بقولی از هزار کم و از نصد زیاد بود بل ایشان صد اسپ و نصد بغیر زیاد و شوکت و کرد فری و خیر از کبری
 و سوار سامانی که داشتند و بودند سواران بلکه پاهای ایشان اکثر از پوش و بودند اکثر همراه ایشان
 سفینه و آلات حرب و بر سر هر کس که میرسد نفرو می آمدند و جاری و غنیمات و ف نیزه و سر و گویان
 زبان بطعن اهل اسلام می کشادند و هر روز یکی از ضاد و قریش لشکر را طعام میداد و هر روز نیاوه
 نهم سیکر و نود بود و وقوع واقعه بدر بنی قاصد از مسلمانان دینی میعاد و نبود قصد آن حضرت و مسلمانان مگر
 تعرض قبریش و قافلہ ایشان قافلہ عظیم بود که از شام می آمدند و اموال قریش در آن بود و امیر
 ابوسفیان بود که درسی سوار از شام می آمد و عمر بن عاص نیز اوستی بود تا چون قریب به بدر رسیدند
 خبر رسول خدا صلی الله علیه و سلم رسید گفت یا اصحاب که قافلہ می آید که اموال کثیر با دست خدا
 اعدای قافلہ است پس بیرون آید بسوی آن شاید که مسلمان بشد شمارا خدا تعالی بآن دور رسد
 آمد که دعا کرد آن حضرت و فرمود خداوند پایده اند ایشان سوار گردان ایشان را و اگر سینه از سیر گردان

ایشان بر او پند اندکسوت ده ایشان را و طغیان از تو نگر روان ایشان را از فضل خویش پس بازگشت هیچ کس از آن سفر الا که او را شتران و جامها و طعامها و اموال بسیار بدست افتاد و شتران آنحضرت علی بن عبید الله و سعید بن زید را آنحضرت اخبار قافله نمایند پس ایشان تحقیق اخبار نمودند و بجزیه مشغول بازگشتند چون ابوسفیان آن موضع رسید از مردم آنجای پرسید که هیچ خبری از محمدان با سوس ایشان دارید گفتند دو شتر سوار در فلان موضع فرو آمده بودند و زود رحلت کردند ابوسفیان آن موضع آمد پس از خنثی شتران را دید آنها را ایستاده ریزه های خستهای خرابه در آن وقت گفتند و آنکه این شتران علف تر شیرب خورده اند و غالب آنست که اینها با سوس محمد اند پس از راه برگشتند و پدید بسیار خود گذشتند از راه ساحل بگذرند و در قبیله تمام رفتن گرفت چون توجه آنحضرت و صحابه وی شنیدند مضمون هر و خنثی را بگریه فرستاد با ابل بگریه رسانید که محمد قصد دارد به نوع که توانید زود خود را بقاهر رسانید و اموال خویش را حمایت نمایند پس مضمون هر و سبعت تمام خود را بگریه رسانید و خبردار گردانید چون ابو جهم العین این خبر شنید گفت محمد و صحابه کوفیال کرده اند که این کار روان عمره بن انخروی است و الله خنثی نیست و آورده اند که پیش از وصول مضمون هر که دختر عبد المطلب ابی وید که شتر سواری آمد و در موضع الطبع ایستاد و آواز بلند گفت ای جماعت قریش بختابید و بختن بگما خود بیایید چون خبر آن خواب با ابو جهم علیه اللعنه رسید عباس گفت ای ابو الفضل این زن در میان شما کی پیوسته شده و گفت راضی نیستید با بنیکه روان شما دعوی نبوت کنند که این زن شما نیز دعوی کند سر روز گیر صبر میکنم اگر اثری بر واقع وی مترتب نگشت چیزی بنویسم و بر اطراف و قبائل بفرستم که شما ای نبی هاشم دروغ گوی ترین عرب اید و از مضمون خنثی نیز آورده اند که گفت در وقت جدا شدن از قافله توجه بکرد خواب دیدم که بر شتری سوارم و وادی بخون بالا مال میروم و چون بیدار شدم دیدم که قریش مصیبتی عظیم خواهد رسید که بنده که نبی هاشم ازین خواب مضمون بغایت مسرور و غم شند که شاه است بصدق و یای ها که پس ابل که بختاب کار سازی خویش کردند و مقرر ساختند که از هر دو کس که در که بجاری می آیند یکی بیرون آید یا از جانب خود کسی را بفرستند از روسای قریش هیچ کی توقف نکرد و خلف نمود مگر ابواسب و بجای خود حاص بن هشام بن انیس و منافرتا و دامیه بن خلف جمعی نیز نرسواست که از که بیرون رود بخت اگر بوی رسیده بود که وقتی آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بسعد بن معاذ رضی اللہ عنہ خبر دادہ بود کہ امیتہ بن خلف را یاران من خواهند کشت و خیر آنحضرت نزد
 کفار قریش بی شک صادق بود پس ابو جهل نزد وی آمد و گفت ای ابو صفوان تو سید اهل وادی و چون
 مردم بداند که تو تخلف کرده همه تخلف میکنند و اہم بهم نہیں سد چندان مبالغہ کرد کہ راضی شد بیرون رفتن
 و در روایتی آمده کہ ابو جهل علیہ اللعنة ذاکر و فوق کعبی اہل بکہ زود زود شوید و بر آئید و گرد آریہ امور خود
 کاروان خود را اگر پسند پیش از شما اصحاب محمد فلاح میا و اشارہ بر گزینہ بیرون آمدند ہزار کس از مردان
 جنگی دیر قند بصد کرد و فرود غرورہ کبیر با ساز و سامان و آلات غنا و لایہ چنانکہ ذکر شد پس جبئیل علیہ السلام
 آمد و آنحضرت را از بر آمدن قریش خبر کرد پس آنحضرت روی مشاورت با صحابہ آورد و فرمودند ہمہ
 وعدہ کردہ شمارا یکی از دو طایفہ را یا کاروان را یا قریش را و بود کاروان محبوب تر نزد صحابہ و گفتند
 با آنحضرت چہ او کرد کردی تو ما را قتال را ما آمادہ شدیم ما برای آن و ساز میگردیم آنرا فرمود آن حضرت
 کاروان گذشت بر ساحل بحرین ابو جهل است روی آورده بشما گفتند یا رسول اللہ کبیر کاروان را
 و بگذارد قتال را پس در غضب آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس با بیتا و ابو بکر گفت سخن خوب
 گفت پسترا بیتا و عمر و گفت و سخن خوب گفت پس خوش آمد آنحضرت را سخنان ایشان و در آنجا
 خیر کرد ایشان را پسترا بیتا و سعد بن عبادہ و گفت نظر کن و فکر کن یا رسول اللہ در کار خود و بگذا
 آن کار را پس بخدا سوگند اگر کسی تو با عدل این تخلف نمیکند از تو ہرگز بیج مردی از انصار پس
 و عابجیر کرد او را رسول خدا پسترا بیتا و مقداد بن عمرو گفت ما با تو ایم یا رسول اللہ ہر جا کہ روی آید
 ترا چنانکہ گفتند بنی اسرائیل با موسی از ہب انت و ربک قاتلا انا ہنا قاعدون بلکہ میگویم از ہب
 انت و ربک قاتلا انا حکم قاتلون سوگند بخدای کہ فرستادہ است ترا بحق میر ویم و جلا و ستی کنیم
 با تو ہر جا کہ میردی اگر حق با برگ عداد میری و آن شہریت از شہر ای جیشہ پس تبسم کرد آنحضرت ہوا
 بخیر کرد او را پسترا سو و آنحضرت شہادت کنیہ شام بر من مقصود عطای انصار بود و استمزاج و استکشاف
 حال ایشان شرح در شرح البیلام گفتا مگہ چون انصار در وقت بیعت عقبہ گفتہ بودند ما بر حقیم
 و از نام تو یعنی از حمد تو ما برسی تو و بار ما را چون بدیار ما برسی تو و روز ما مانی منع میکنم از تو جہات
 میکنم ترا از ہر چیزی کہ منع میکنم و حمایت میکنم از آن چیز انفس خود را و اولاد و نسای خود را ازین سخن
 بوی آن ہی آید کہ حمایت ایشان آنحضرت را خصوص است با کہ در مینہ باشد کسی دشمنی او نزد بوی

و حال آنکه آنحضرت در مدینه باشد و چون الان در مدینه نیست حمایت ایشان شامل حال شریف گنجا شد
 و این احتمال جبارت است که موهم است بدان و کمال اشتیاق و تشکشاف حال ایشان است و الا ظاهر
 آنست که مراد ایشان آن بود که بعد از آمدن و تشریف آوردن تو بدیار ما همیشه در حمایت و خدمت تو
 خواهیم بود پس گفت سعد بن معاذ که از کابر انصار است یا رسول الله گویا ما را میخواهی ازین خطا
 فرمود آری گفت معاذ نخستین نیست ما ایمن آورده ایم تو بود تصدیق کرده ایم ترا و شایا پس بر آنکه
 هر چه آورد تو از نزد خدا حق است و ما ایم ترا برین تصدیق عهدی خود را در حق خود را بر سمع و طاعت
 و فرمانبرداری پس رو یا رسول الله هر چه که میخواهی سوگند بآن خدای که فرستاده است ترا بحق اگر میرود
 تو وحی در آری ما را در رویای می دایم ما در آن و پس نماند از تو کبر و انظار و بر نبی آید ما را که ملاقای شایسته
 ما از صابر ایم و صادقانیم نزد لغای دشمن و شاید که خدا تعالی نماید ترا از ما نزد لغای دشمنان آنچه در
 خفا کرد و چشم ترا پس بهر ما را هر چه که میخواهی پس مسرور شد آن حضرت باین سخن سعد و در نشاء آورد
 او را این سخن و فرمود سیر کند بر برکت خدا و بشارت با و شمارا که فتح و نصرت شمار است بدستی شقیق خدا
 و عده کرده است مرا یکی ازین دو طائفه یعنی کاروان یا قوم قریش بخدا گویا من می بینم جای پلاک و
 کشتن بگای ایشان با اشارت کرد بجای کشته شدن کفار قریش در بدر گفت انس نهاد آنحضرت دست
 مبارک خود را بر زمین و فرمود نیست کشتن گاه فلان و نیست کشتن گاه فلان نیست کشتن گاه فلان
 فهم برد یکیک از کشتگان را پس درنگ داشت از موضع درست آن حضرت صلی الله علیه و سلم شنید
 و گفته است صاحب ما هب از این سید الناس که در حیوان الا ترکفته است که روایت کرده شد بگای
 ما از طریق مسلم که این قول از سوره بن معاذ روایت کرده شد از سعد بن عباد است اما معروف از سعد
 بن معاذ است این سخن و غیر وی همچنین روایت کرد ما در اختلاف کرده شده است و شهود سعد بن
 عباده پیرا و ذکر کرد او را ابن حقه و بن ابن اسحق در برینین و ذکر کرده است واقعی و علینی و ابن کلبی
 او را در بدین اتمی نقل است چون قریش در منزل حجه نزول کردند بهم بن اصدت بن عمرو بن اطلب
 بن عبیدناف و خوابید که مردی بر سپی شسته می آید و با او شتری است و میگوید عقبه و شبهه و ابو اکرم
 بن هشام و امیه و فلان و فلان کشته شدند بعد از آن کاروی بر گوی شتر خویش زود شتر را گذاشت
 و بیخ نیمه از خیمهای لشکر قریش نماند الا که رشا شمشاد خون وی با بخارفت این واقع با جو بل رسید

گفت این پیغمبر دیگر است از نبی المطلب و و باشد که بدانند که مقتول کیست اگر چنانکه بهم رسیم که از دیگر
 فی روضه الاحباب از نبی معلوم میشود که این ملعون سرگروه ملائین همیشه گرفتار بود با بکار و دستترا
 و نذران نسبت با بارگاه نبوت و زود باشد که بدانند و بین چنانکه بزبان پدید خود گفته است که زود باشد
 که بدانند که مقتول کیست و کیست که معاذ و معوذ پسران عفر او را مجروح ساخته بر خاک مذلت خود
 بیند از ندو این مسعود رضی اللہ عنہ آمده بر سینه وی نشینند و سر در او را از تن ناپاک جدا سازد
 نمود بانند من الشقاوة و آورده اند که ابو سفیان کار و ترا از محل خطر گذرانید کسی نزد قریش فرستاد
 که شما بجهت می نطقت کاروان خود از آنکه بیرون آید بودید کاروان خلاص شد باز گردید و مقترض محمد
 تشوید صلی اللہ علیہ و علیٰ آلہ صحبه وسلم و عاقلان و رای از زمان ایشان که در مکہ بودند منع میکردند
 از خروج عقبه و شبیه نیز با نبی نب بود و عداس نصرانی که غلام عقبه و شبیه بود و ایمان بحضرت
 آورده بود نیز گفت که ای خواجهای من محمد رسول اللہ است بجنگ وی نروید و ستقسام با زلام
 که عادت مستمر ایشان بود نیز از آن ناپی و مانع بود اما همین ابو بل خون گرفته سجد بود که از آن فتنه
 حمتنع نمی شد و گفت ما از محاربه کردن محمد باز نیایم و گفت بخدا سوگند که ما با او کردیم تا بیدر رویم و
 آنچه باشیم و شترانرا بکشیم و پیش کنیم و شراب بخوریم و سرود بشنویم و ذوق کنیم تا آواز و عظمت شکست
 ما با طرف قبائل عرب منتشر گردد و بعد ازین همیشه از ما ترسند و در بدر موسمی بود از موسم عرب که هر سال
 یکبار آنجا جمع می شد و این امین را بزبان تعال گفت و گویا پسان حال می گفت که ما باز نگردیم تا بیدر
 رویم و فسق و فجور و فساد را با کفر و شرک جمع کنیم بر خاک مذلت نجسیم و کهنم رویم تا آواز و عاقبت و
 شقاوت حال ما را در آفاق عالم تار و زقیماست و انتم و باقی ماند و اهل عالم طبرت گیرند نمود بانند
 سوء العاقبتہ و ابو سفیان با وجود آنکه آمدن قریش را از مکہ بجانب بدر منکر بود و منع کرد ایشان را از
 آمدن چون قافلہ را بکه رسانید با لغور بازگشت و خود را بسپاه قریش رسانید و در معرکه بدر خصمانه خود
 بگریخت و در حین انزمام میگفت من بگریز منکر تر ازین مقام هرگز نشا برده کرده ام بخدا سوگند که ابوبل
 مروی نامبارک است پستتر از حال کرد آنحضرت از منزل که در آن بود بجانب بدر و قریب آن آمده
 نزول کرد و قریش نزول بجانب دیگر کرده بود که در قرآن از آن باین عبارت ذکر کرده فرمود اذ انتم
 بالعدوة الذیاء ہم بالعدوة القصوی و عدوة یعنی شطا وادی و دنیا از دو بیعت قریب از بدینش و

تصویب بعضی اجداد مدینه پس نزول مسلمانان در عدوه دنیا بود و بجانب مدینه و نزول کفار و عدوه و تصور بود و بجانب که در جانبی که نزول مسلمانان بود و رنگستان بود که پایهای آو میماند و سوسای استوران از آنو فرود رفت و تشنگی نیز بر ایشان غلبه کرده بود و در آن جانب که کافران نزول کرده بودند آبی بود و آنرا گرد آورده و بجا هم آکنده مسلمانان بعضی جنب و بعضی محدث صبح کرده پس در سوسه انداخته ایشان را شیطان و گفت شما گمان مبرید که بجهت دور میان شما پیغمبر خداست و شما دوستان خدائی و الا آن مشرکان بر آب غالب آید و شما از تشنگی بجان آمده و محدث و جنب شده و اعدای شما منتظر اند که شما از تشنگی ضعف شوید و قوای شما نیست گردد و در شما بر نوع که خواهند حکم کنند پس فرستاد خدا تعالی بآبانی که سال آن وادی پس سیراب شدند و غسل کردند و وضو ساختند و ترانرا آب آلوده و در مشکها را پر کردند و زمین ریگ بود و محکم شد و سخت گشت و زمین کفار لای و گل شد و رفت و سوسه شیطان و اطمینان حاصل شد و باین خبر مید بر قول وی سبحان و منزل علیکم من السماء نار لیطهرکم به و یذیب عنکم جزئ الشیطان الا بیه و گویند آن حضرت بایاران خود در عرصه بدر میگشت و دست مبارک بر زمین می نهاد و موضع کشته شدن و اختوان مشرکان تعیین میکرد و میفرمود این کشتن گاه فلان و فلان است و بعد از تعیین میکرد چنانکه یک و جب از آن تجا و زگر و چنانکه سابق هم در تسلیه انصار فرموده بود آورده اند که سعد بن معاذ رضی الله عنه گفت یا رسول الله عریشی برای تو راست کنیم که تو در آنجا باشی و عریشی خانه که در بستانها از چوب بزرگ بسازند و در سایه وی آسایش نمایند و اکثر از برگ و چوب خرما سازند و در نهایت گفته عریش کل است ایشان و آنحضرت در باب مسجد شریف خود چنانکه در بعضی روایات آمده است فرمود چه روگای تعالی مرا امر کرده که عریشی بسازم مانند عریش موسی و مسجد شریف نیز در ابتدای حال بنا چوب و برگ خرما بود و آمده است که سعد بن معاذ با جمعی از انصار در بیرون عریش بودند و حرمت و محافظت آن حضرت میکردند و نیز آمده که گفت سعد بن معاذ که یا رسول الله تو در عریش باشی و در کاب ترانز و تو بسیار از زو و با جنگ مشغول شوم اگر خدا و تعالی ما را غلبه داد و فبها و اگر صورتی دیگر باشد تو بر کاب خوش سوار شو و بایران ما که در مدینه اند طری شوی که ایشان در دست تو همان کم نیستند عایشان ما گریه میکنند که قصبه جنگ خوابانجام مید از تو جدا نمیشد زنده امروز غلبت اخلاص و بیا واری بجای آوردند رسول خدا مر سعد و ادعای غیر گفت پس عریش ساختند و الا آن در موضع عریش مسجدها کرده اند چنانکه در موضع

دیگر در حال آنا شریف مساجد معینی است پس لشکر کفار پیدا شدند آنحضرت چون ایشان را دید فا کرد و فرمود یارب اینک قوم قریش با نیل و کبر و سینه و سینه و سینه که با تو و رسول تو جنگ کنند خدا این منتظر حضرت ام که با من و عده کرده و لشکر مسلمانان نیز بر آید گویند که قریش کی از لشکر با من خود را فرستاد و لشکر اسلام را نظر کند که چند هست وی سوار بر گریه مسلمانان جولانی کرد و گفت سیدمرد باشد کم و بیش و اطراف و جوانب را نیز ملاحظه کرده و بچکس راندید و گفت فاما ای گروه قریش دیدم بایار که بر میدار و منایار یعنی مرگباراوی نیم شتران شیرب را که در قتل بار ایشان است یعنی جنگ کردن با ایشان سبب هلاک شماست چون شما کشته شوید پس نامگان بر اچه زندگانی بود سلاستی شما را آنست که برگردید و جنگ کنید حکیم بن خرم که در آن وقت در میان کفار بود چون این سخن بشنید نزد عقبه رفت و گفت ای ابوالعباس تو بزرگ و پیشوای قریشی میخوای که در کتیر تو تا آخر دهر تو با نازد عقبه گفت ای حکیم چه باید کرد گفت آنکه مردم را بازگردان گفت قبول کردم و گفت نزد ابن عسطله یعنی ابو جهل برو و بگو هیچ میتوانی که برگردی و گردانی مردم را پس نزد ابو جهل رفتیم و پیام عقبه را رسانیدم ناگاه ابو جهل نیز پیدا شد و با عقبه گفت آنچه سخن یعنی بر باد شد شش تو در این کتابت است از جن و بدولی عقبه گفت نزد کیست که معلوم شود و شش تو بر باد شود و رواتی آنکه عقبه با ابو جهل گفت مرا سز نش سکینی های زرد کننده و پر خود گویند که ابو جهل لعنة الله علیه بر ششگاه خود بر جسی و شست و در حضرتان از رنگ میگرد و چون لشکر اسلام جمع آید سوز صفوف کرد و فرمود که تا من نگویم جمله بر احد نکنید و اگر نزدیک شود دشمنان را ان کنید ولیکن بصره جید از نراتیر تمام نشوند و در نی حکایتی غریب نادر ذکر کرده اند که چون آنحضرت صفوف اصواب خود را بست میگرد و چوبی در دست داشت بر سواد بن غریب که صافی بود خوش طبع خوش فهم گذشت و در آن وقت از صف پیش آمد بود خوش آن چوب را بر سینه وی زد و فرمود استویا سواد بر او بر شورا است ای سواد گفت یا رسول الله صبری مومع بر من زدی او خدایتعالی ترا بحق فرستاد عدالت و انصاف بدست است مرا قصاص ده رسول خدا صلی الله علیه وسلم جامه خود را از سینه مبارک خویش دور گردانید و فرمود قصاص بگیر سواد فی الحال زدی خود را بر سینه مبارک آنحضرت نهاد و بران بوسه داد حضرت فرمود چرا چنین کردی گفت یا رسول الله این آخر وقت منست در همین ساعت کشته می شوم خاتم که در آخر بدن من بدن مبارک تو برسد حضرت او را دعای خیر کرد صلی الله علیه وسلم

پس اول کسیک از لشکر کفار بیرون آمد عقبه بن ربیعہ و ولید بن عقبہ بود و مبارز ظالمیہ ندو از لشکر
 مسلمانان نیز سہ کس برآمدند عوف و معاذ و پسران عمارت و عبد اللہ بن رواحہ کفار پر سیدند
 شما چہ کسانید گفتند ما قومی از انصاریم گفتند ما را پاشما کاری نیست ما انباء اعمام خود را سینجو ہم
 یکی از ایشان ندا کرد کہ یا محمد بیرون آر کفار ما را از قوم ما پس فرمود بعبیدہ بن عمارت و حمزہ و علی
 برخیزید و بایشان مبارزت نمایند پس آن ہر سہ برآمدند و میان در آمدند پس گفتند شما کفار
 گر امید پس مبارزت کرد عبیدہ و اسن قوم بود و عمروی از ہشتاد گذشتہ عقبہ مبارزت کرد و حمزہ شہید
 و در روایتی بعکس آمدہ و مبارزت کرد علی بو لید بن عقبہ پس کشت علی ولید را و قتل کرد حمزہ مبارز
 خود را و در وقتا ذمہ عبیدہ و مبارز او بر و ضرب پس واقع شد ضربہ و زانوی عبیدہ و میل کردند حمزہ و
 علی نیز مبارز عبیدہ را و اعانت کردند او را بر قتل وی و برداشتہ آورد عبیدہ را نزد آنحضرت و منیت
 سفر از ساق وی گفت یا رسول اللہ من شہید شدم فرمود علی تو شہیدی ہما نا کہ رسیدن سے
 بہت آن بود کہ کت کرد و بالفعل جان نداد و فقہار اورین صورت اختلاف است کہ ذکر نے
 کتب الفقہ و حین بازگشتن از یر و روادی سفر را در وجا و فوات یافت و در جہانجا ہ فون شد فری
 غم و مہو و معاذ و و بر اور بود پسران عمار کہ بستند انی جہل را چون بیدند او را مانند و جریع
 از جای خود چربستند و او را ضرب شمشیر زدند تا بیدار خندش معاذ می گوید کہ من زخمی زدم بر جہل
 کہ ساقی وی جدا شد و حکمہ پسر ابو جہل بر من زخمی زد کہ دست من از دوش جدا شد چنانکہ از پہلو
 من آویختہ شد و با وجود آن جنگ میکردم آخر تہنگ آمدہ و آن دست را در زیر پای خود آوردم
 و از پہلوی خود جدا ساختم بعد از آن معوذ بن عفر اضر بی زد بر ابو جہل و بیدار خندش ولیکن بنو زہرہ
 رفتی مانعہ بود آورده اند کہ ایشان ہر دو پیش آنحضرت حمل اللہ علیہ وسلم آمدند و خبر بستہ شد ان جہل
 رسانیدند فرمود کہ ام کی از شما اورا کشتہ است ہر یکے معی آن بود کہ من کشتہ ام فرمود شمشیرهای
 خود را پاک کردہ ایم گفتند نے پس شمشیرهای ایشان بگاہی کرد و فرمود شما ہر دو کشتہ ایہ فرمود
 سلب او از معاذ باشد و آورده اند کہ معاذ با وجود آن زخم تا زمان عثمان بن عفان زندہ بود و قاضی
 عیاض از ابن وہب آورده کہ آمد معاذ نزد آنحضرت و آویختہ بود دست وی بچندوی پس از بخت
 آب بہن مبارک خواہی پس سپید بیدن او پشتر نیست بعد از آن تا زمان عثمان فرسی آمدند

بنام

و معونہ ہم در روز پر شہید شد و گفته اند کہ حکم آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ سلب امر معاذرا بہ سبب
 آن بود کہ وی نخست نشست کرد اورا بجلاحت اگر چه برود شریک بود مذہب جرح و فرمودن آن حضرت
 کلا کما اتناہ از برای خوش کردن دل دیگر بود ازین حیثیت اورا مشارکت است در قتل وی و الا قتل شرعی
 کہ تعلق است بوی اتحاق سلب و آن آتخان و اخراج از حد امتناع است یافته نشد بکار معونہ
 پست شریک شد اورا معونہ معلوم گشت بنظر بعضی قسامی ایشان پست ریافت اورا این معونہ و حال آنکہ
 وی در وی از قبی بود پس بر سر او را پناگہ در احادیث صحیحہ آمده است کہ پرسید آنحضرت کیست
 کہ برود و از ابو جہل خبری آورد پس رفت ابن مسعود و یافت اورا کہ زودمانا اورا پسران نصرانوسر کرده اند
 پس نشست ابن مسعود بر سینه پر کنبہ وی و گرفت ریش ناپاک اورا و گفت ابو جہل تو حی آخرک الله باعد
 ابو جہل گفت زیادہ برین نیست کہ موی را قوم او کشتند کاشکے مرا کسی غیر دہقان کشته و مراد بدہقان
 انصار و اہل زراعت بود و نگفتہ اند کہ اگر چه ابو جہل را فرعون بنہ لہ غواندہ انداما بدتر از فرعون
 بود زیرا کہ فرعون چون غرق میشدہ است کہ بگرد و مستغرق شد و انصاریت داد و این بد بخت تادم آخر
 و چنین حال کہ خوار و زار افتادہ بود و کبر و زید لعنتہ اللہ علیہ پس ابن مسعود سر شوم اورا برید و بخت
 آورد پس فرمود آن حضرت احمد صد الذی آخرک یا عدو اللہ و در روایتی آنکہ فرمود اللہ صد الذی
 نصر عبیدہ و اعزونیہ و فرمود مات فرعون بذالامتہ و روایتی آنکہ سجدہ شکر ہی آورد و اینجاست کہ
 بعضی تقہای قائل شدہ اند بہ استحباب سجدہ شکر سجدہ شکر سجدہ شکر و دفع بلیہ مکر و ہبہ و علمارائتہ
 است در مشروعیت سجدہ خارج صلوة و رای سجدہ تلاوت مثل سجدہ شکر و سجدہ مناجات جمہود
 حنفیہ قائل نیستند بان و آنچه درین حدیث آمده است مراد بسجدہ نماز میدارند و در حدیث نیز برہنتی
 آمدہ کہ دو رکعت نماز بگذار و مردیست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون ترا حفت مردم در حرب مشاہدہ
 کرد کہ کثرت کفار و قلت اصحاب خود را دید قبریش درآمد و روی بقبلہ آورد و دست بدعا برداشت و مشغول
 شد بسؤال و مناجات پورہ کار و نبود با وی در عیش جز ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ و طیبید از حق
 فتح و نصرتی کہ وہ کرده بود و گفت خداوند او فاکن و باہر بر و عدہ را کہ کردی بمن و گفت خدا اگر
 ہلاک میکنی این کردہ اہل اسلام را عبادت کردہ نمی شود ترا بر وی زمین و چندان مباحدہ
 و کالح نمود و در عاکہ را از دوش مبارک وی بیفتاد ابو بکر و الا طرد بر ایرد است و بوشش آنسر و انما

وگفت یا رسول الله بگذار سوال و احکاح را و بس مست که طلب کردی از پروردگار خویش
 قریب است که وعده خود را با تو برست گرداند و هر روزی آمده که آن حضرت در رکعت نماز گذارد
 و ابو بکر در جانب یمن او و هم در نماز دعا کرد و گفت خداوند فرزند را بر او برسد و وعده خود را از علی رضی
 عنه آمده که گفت قتال میگردم روزی بر او مبارز می آید بر آن حضرت در عرش و میدیدم او را که میفرمود
 در سجده یا حی یا قیوم بجزتک تنفیث و آمده است که بود آنحضرت در عرش با صدیق ناگاه گرفت
 آنحضرت را خواب سبک پس بیدار شد متبسم و فرمود یا ابابکر رسید نصرت خدا اینک آمده جبرئیل علیه
 السلام عنان اسپ خود را گرفته و بر زندانهای پیش وی غبار شسته و بیرون آمد از عرش شمرخص
 کننده و در مهاجر جنگ و فرمود هر که بکشد کافری را سلب آن کافر او را باشد و بدان خدا که تعالی
 در دست قدرت او است که جنگ نکند با ایشان هیچ مردی بطلب ثواب و رضای حق نیست
 مگر آنکه باشد او را بهشت جاودان عمر بن ابی حمزہ رضی الله عنه فرمای چند در دست و دست خود
 و گفت خوش خوش میان من و در آمن بهشت واسطه نماز مگر آنکه گشته شوم بر دست ایشان پس
 فرمای از دست انداخت و شمشیر خود گرفت و با کفار جنگ کرد و شهید شد پیغمبر در روضه الاحباب
 از حدیث مناشدت سوال و احکاح آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دعای همین مقدار ذکر کرده و در
 کلامی است طویل مشروح را که اشکال آورده اند که چگونه روا باشد که اقدام کند ابو بکر بر امر کردن آن
 را با زوشتن از اجتهاد و احکاح و دعای سوال و تقویت کند بجای او را و تقویت نماید یقین او را
 و حال آنکه مقام رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر ارفع و اجل و اعلاست و یقین فضل الله علیه و سلم
 فوق یقین همه است و جواب داده اند بوجه سببی گفته که صدیق رضی الله عنه در آن ساعت در مقام
 دعا بود و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مقام خوف و شهود آنکه پروردگار تعالی و تقدس میکند هر چه
 بنواید ترسید که عبادت کرده نشود حق تعالی پس آن خوف وی عبادت شد و کمال بود و نقص خطا
 گفته که تو هم گنند هیچ کی که ابابکر وفق بود پروردگار تعالی و تقدس از آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 در آن حالت بلکه عامل و باعث مرا آنحضرت را بران شفقت بر محاب تقویت قلب ایشان بود پس مبالغه
 کرد در توجه و دعای و احکاح و اجمال تا ساکن گرد و آرام گیرد و ثبوت و قوت پزیرد و قلب ایشان زیرا که
 بیدار استند که دعای سوال وی مستجاب قبول است پس چون گفت مراد را ابو بکر آنچه گفت باز آنحضرت

باز آنحضرت

و دانست که ستمجانب شده عاصی او از جهت آنچه یافت ابو بکر در نفس خود از قوت و طماننت اندک تعقیب
 کرد آنرا بقبول خود سپهریم اجمع دیولان البر بود و آنحضرت در آن حال در مقام خوف و آن اکل حالات
 صلوات است و چنانچه بود پیش آنحضرت که واقع نشود و نفس در آن روز زیر پا که وعده او نبض نبض بود معین در آن
 واقعه و در آن روز بلکه وعده او محمل بود گفت خطابی این است آنچه ظاهر میگردد و اینکه فرمود که عبادت
 کرده نمی شود که از امر وزیر را که دانست آن حضرت صلی الله علیه و سلم وی خاتم النبیین است پس اگر
 هلاک گردد وی و هر که با وی است درین هنگام بصورت نیگردد و هیچ کس که دعوت کند بایمان و عبادت
 و شدت اجتهاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شفقت معی در روز از جهت آنکه دید مسلمانان خوف میکنند
 در غزوات موت و طایفه استیاده اند در قتال خواست که خود نیز اجتهاد کند در جهاد و جهاد بر دو نوع است
 جهادی است بسیف و جهادی است بدعا و سنت است که باشد امام و راهی چند و قتال نکند همراه
 ایشان پس همه در جهاد و جهاد بودند و خواست آن حضرت که در جهت باشد ازین دو جهاد نقل
 کرده است ما یمنهم را صاحب مواهب لدرینه قتال و درینجا کلامی است مناسب مقام که سید احمد زین
 که از محققین علمای صوفیه و از مشایخ مشایخ معتزلیست ذکر کرده که یکی از رعایت ادب مقام ربوبیت است
 که با وجود و ثبوت بصدق و عدل سبحانه تعالی در جبهت اعتقاد آنکه واجب نیست هیچ حق بر ویست و عقبا
 این دو اصل و دو قاعده و تطبیق میان آنهاست و تعارض واجب بر تعقیب ایمان است پس اگر وعده
 اجابت در وقت معین نیست فلا اشکال و اگر بالفرض در وقت معین نیز شده باشد و اجابت آن
 موعود در آنوقت وقوع نیابد نیز در صدق و عدل در شک تردید نیست از آنکه تواند که وقوع وعده معلق
 با سبب و شرطی باشد که دانای مطلق غرض از تعلیم آن است تا در مخصوص باشد و بنده را بران اطلاع ندان
 و لایحیطون بشی من علمه الا بما شاء و بر وی تعالی واجب نیست که هر چه در علم اوست از قیود و شرطی بیان
 فرماید و بنده را بران اطلاع نباشد بسا که حکمت بالغه وی اقتضای سر و کتمان کند جهت بقای سلطت
 ربوبیت و در نظر بنده و استقبا احکام عبودیت بر او چنانکه تا ادب کرد او بر اسیم خلیل علی بنیاد علی صلوات
 اللغات الخلیل که اول بقوم گفت و لا اخاف بالشرکون نه جهت جرم و قطع بود عدل حق بعد خوف رسول
 و وجوب نصرت ایشان بر اعدای دین پس الا ان استثناء کرد و فرمود الا ان یشاء ربی شیئا یسیر
 رجوع با تسلیع علم باری تعالی و عدم اطلاع بنده و اعطای وی بعلم حق پسر گفت و سع بر کل شیئی علیا

از برای وضع تو حسم عدم و فوق بود و صادق و تحقیق نظر با تسامع علم و تعالی یعنی اینکه شنا کردی
نه از آن جهت که مردم که در رویه که بعد م علیه و تسلط اعدا بر سرسل کرد و فوق و تعیین ندایم بلکه جهت نظر
تسامع علم حق و قیام بحق اوب در حضرتش و از اینجا است که گفته اند که خودت انبیا و انبیران بجهت حق
حکم لا اله الا الله است نه بجهت عدم و فوق بود که هم تعالی فافهم و همچنین شعیب علیه السلام با توشش گفت
و ما یكون لنا ان یعرف فیها و هرگز نبود و نشنود که ما در ملت شما که کفر است در آنیم باز فرمود الا ان نبیا
ربی و سع بنی کل شیء علیها چنانکه تقریبات هم از جهت نظر در جمیع تسامع علم با تعالی بود که سید رسول صلی
علیه وسلم در روز بدر گفت اللهم ان طلت هذه العصاة من تعبد علی وجه الارض و در اینجا ابو بکر صدیق
بر روی کسلی الله علیه وسلم آمده گفت خل یا رسول الله مناشد تک ربک فان الله یخزلک ما
و حدک امام ابو عابد غزالی رحمه الله علیه میفرماید اول یعنی حال رسول الله صلی الله علیه وسلم تمام
و اکمل است یعنی تو هم نمایی و چه گنجایش آن تو هم است که مکر و فوق و یقین ابو بکر صدیق
بعین و عدو حق پست از رسول خدا بود صلی الله علیه وسلم حاشا نظر آن حضرت در مقام تادب
نظر با تسامع علم حضرت عزت و فوق لا اله الا الله جل شانه بود و این مقام اعلی و ارفع و اتم است
در معرفت صفات حق و ملاحظه حقیقت و نظر ابو بکر نیز ظاهر حکم شریعت بود که در صدق و عدو حق
واقع است و همچنین و غده کرده حق جل و علا در روز احد و احزاب و حنین و دخول مکه و پنهان داشت
شرط آنرا و در و دشمنی در احوال انبیا صلوات الله و سلامه علیهم جمعین در حالت
نزول بل در جهاد با عدو واقع است و سر جهان است که گفته شد و با جمله چنانکه عدم اتهام حق سبحان
و در و عدو همیشه در جب است همچنین در فعل حکمتش نیز لازم و همه از نزاد است اول حکم
بر حکمتش بر دیگر کجا قهر و در هر دو هم قهر است و هم بر مقام معرفت معال مقربان بارگاه عزت
زیست که لایسالی عما ینفعل و لا یعرف علی بالیقول الفیعل انکه ما انبیا و کل ما یرید و آمده است
که هنگامی که متعلق شد به هر دو جمع یعنی مقابل یکدیگر است و در شکر سلام و شکر کفار بر گرفت حضرت
شستی از سنگ نریزید و بنیداخت آنرا در رویه ایشان گفت شاه صفا لوجه زشت شد رویهای
پس باقی نماند هیچ مشکی مگر آنکه درآمد در شبان وی و هر دو سوادش چینی و چیزی از آن سنگ نریزید
در روی بانها نهادند پس گشت خدا تعالی از صنادید قریش کسی را که گشت و او بر کسی را که

۱۰

ایسر کرد از اثنان ایشان و صاحب سوابب گفته که قول حق سبحانه و تعالی و اوست اذ میت و لکن
 رمی نازل شده است درمی آنحضرت روزی را اگر چه کرده است آنرا در چنین نیز چنانکه باید بشکلا
 و تحقیق استناد کرده اند جماعه که مراد بآیه سب فعل است از عباد و استناد او سپرد و کار تعالی و گرد
 آنرا و لیس بر مذنب جبر و ابطال استناد افعال بسوی عباد و این سخن غلط است از جماعه سوره فم
 و اگر چنین بود برای تخصیص فعلی و چی نیست مثل اصلیت از اصلیت و لکن الله صلی و اصحت
 اذ اصحت و لکن الله صیام پس اگر مگر گردانید این را در جمیع افعال عباد و طاعات و معاصی پس
 این ضلال صریح است و اگر مخصوص گردانید بافعال نبی صلی الله علیه و سلم نیز غلط است بلکه این
 معنی است بر آن که معجزه فعل نبی نیست بلکه فضل و رحمت است که بر دست وحی اظهار نموده بخلاف فعل
 دیگر که کسب این از بنده است و خلق از خدا و در معجزه کسب نیز از بنده نیست پس معنی این آیه
 اینست که ما ریت اذ ریت صورت و لکن الله رمی حقیقه و آن نیز مراد نیست که ریت خلق اذ ریت
 کسب بازیرا که این نیز در تمامه افعال جاری است و بعضی گویند که مراد آنست که مبادا رمی از آنست
 و لکن نهایت آن که افعال اوست با عین ایشان از خداست و لکن این است قول و بیعنا
 علم نقل و لکن الله قتلهم فاقم و بالله التوفیق در روایت کرده است ابن اسحاق که قتال کرد عکاس بن
 محسن اسیر روز بدر بسین خود پس شکست بیعت در دست وی پس آمد نزد رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم پس داد او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم چوبکی که در دست وی بود و فرمود قتال کن با
 پس گشت آن چوب در دست عکاسه شمشیر دراز قامت سخت پشت سفید آهن پس قتال کرد آن
 تا آنکه فرج کرد بر مسلمانان و نام کرده شد این سینه را خون پسر همیشه بود آن شمشیر در دست عکاسه
 رضی الله عنه و مشهور میگردد بان مشاهد را با وی صلی الله علیه و سلم تا آنکه کشته شد بود آن شمشیر
 دست وی و صل از اهل فضائل و خصایص غزوه بدر حضور ملائکه و قتال ایشان بود با مشرکان
 صاحب سوابب لکن میگردد که بعضی گفته اند که قتال نکردند ملائکه در غیر غزوه بدر از غزوات و در ایام
 دیگر اعداد او بود اما قتال مخصوص باین غزوه غلیم ایشان است و باین تصریح کرده است علمای
 کثیر و تفسیر خود گفته که معروف است که قتال ملائکه نبود مگر در روز بدر پس روایت کرده است از ابن
 عباس که گفت قتال نکرده اند مگر در روز بدر و گفته است ابن مرزوق که قتال نکردند ملائکه در غیر غزوه

پس

بجز بلکه ما فرمودند بر قول مختار از اقوال نزد بعضی علماء و از نهایت اسیان تفسیر القرآن باین تفسیر قول حق سبحان
 و یوم حسین آورده اند که اختلاف است در آنکه روز زمین قتال کردند ملائکه یا نه در نجا و قتل است
 و قول جمهور نشست مگر دزد و لیکن رو میکنند این قول را حدیث مسلم در صحیح خود از سعد بن ابی وقاص که فرمود
 در جانب یمن رسول خدا صلی الله علیه و سلم روز احد و روزی که بود بر ایشان جاها سفید کردیم و نشان
 هرگز پیش ازین و نه بعد ازین یعنی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام و قتال سیکردند و در وقت قتال و امام
 نمودی در شرح صحیح مسلم میگوید که درین حدیث اکرام آنحضرت است صلی الله علیه و سلم با نزاع بلای
 بر اسی قتال کردن با وی و بیان نیست که قتال ملائکه مخصوص نبود یوم بدر و گفت نودی همین است
 خواب خلافت آنکسی که جسم کرده اختصاص آنرا یوم بدر و نیز ازین حدیث معلوم میشود که مخصوص نیست
 روایت ملائکه با نبی بلکه میدیدند ایشان را صحابه و اولیا گفت بنده سبکین شبه الله صلی طریق بحق لیسوا
 که ثابت شده است دیدن این عباس رضی الله عنهما جبرئیل را نزد آن حضرت نشسته در صورت مرد
 و پسید جبرئیل این کیست فرمود آن حضرت این ابن عم من است گفت جبرئیل چرا سلام نکرد بر ما
 پس پرسید این عباس بعد از گذشتن این مجلس اذان حضرت که بود این مرد نشسته با تو یا رسول الله
 فرمود جبرئیل گفت چرا سلام نکردی گفت شرم داشتم و میت از جمال و جلال آن مرد و نم اگر گفته شود
 که دیدن در صورت خاص مخصوص است با نبیا مای آن دارد و حق نیست که وحی مخصوص است
 نه رویت ملک و الله اعلم اکنون آیات و احادیث که در باب قتال ملائکه روز بدر آورده نقل کنیم که قتال
 الله تعالی او استعینون بکم فاستجاب لکم انی مکرم بالعت من الملائکه مردوخین بکسر و ال یعنی قتل
 آئینه بعضی دینی بعضی بر قرارت فتح آورده شده بعضی در پی بعضی فرستاد ایشان را خدایتعالی
 این صفت همچنین است در سوره انفال و در سوره آل عمران ان یمینکم ان یمینکم بکم ثلثه آيات من
 الملائکه منزلین و وجه توفیق آنست که مراد بالعت آنها که بر مقدمه یا بر سابقه بوده اند با وجود و اعیان
 ایشان با آنها که قتال کردند هزار بودند اختلاف است در مقاتلان ایشان که قتال بعضی و
 و بعضی گفته اند معنی آنست که العت ارداف کردن ایشان را ثلثه آيات یعنی فرستاد ثلثه آيات را بعد از
 العت پس اکثر مدد اقل شده و هم در سوره آل عمران گفته بی آن نصبر و اتقوا و با تو کم من نور جسم
 یزدکم بکم ثلثه آيات من الملائکه سوین ای معلین از تسویم یعنی اظهار سیاهی شی و علامت و اظهار آن

باید

آیت آنست که گفته آفات نیامده بلکه وعده کرد پروردگار تعالی که اگر صبر کنید تقوی و زهد و پایداری
 و بیزندگفاری بر شما علی القدر مدعی کند پروردگار تعالی شمار را به پنجاه هزار فرشته و در سوای سب از سبعین پس
 آورده که گفت مرد که در حقیقت مسلمانان با این پیشتر گشته سه هزار پیشتر پنجاه هزار و از آن وقت تا ده آمده که گفت مرد که
 پروردگار تعالی روز بدیعت آفات و از آنجا معلوم می شود که امداد حق تعالی بگفته آفات و قیوم باقی است
 و از سیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرویست که فرمود که در روز بدر با وی و زید که بتندی آن برگزیدگان
 دیده نشد بعد از آن با وی دیگر و زید انرا آن و بعد از وی دیگر و زید مانند آن پس فرمود آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم اول جبرئیل بود با هزار نفر از ملائکه دوم میکائیل با هزار و یک سو هزار نفر و از این
 عباس آمده که گفت حدیث کرده ام که از پیغمبر که پیش آدم من و ابن مسعود که مراد پس بر آمدیم
 با جبرئیل که مشرف بود بر برو مادران وقت از مشرکان بودیم گفتاری بر وییم واقعه را که حضرت کلای
 وفات کنیم آنرا که حضرت خورد ناگاه دیدیم که جبرئیل بودیم که نزدیک شد از ما پرسید که در وی آواز سپید
 می آمد پس بشنیدیم گوینده را که می گوید اقدم خیرم فلان این قسم من بر افتاده بوده از دل وی شکست
 و جان دانی احوال و نامن نزدیک بود که پاک شرم و لیکن ضبط کردم خود را و گفته اند که خیرم مفتوح حال
 صله و سکون تقانیه قرای مضمون تمام است جبرئیل است و اقسام بر وزن انصر و اگر م
 حسد خوانده اند و روایت کرده شده است که نزول کرد جبرئیل در پانصد و میکائیل در پانصد
 در صورت مردان بر سپان ابلق که بود بر ایشان جا می سفید و بر سر آنها سپید که فرود گشته
 بودند اطراف آنرا سپان گفتند می خود و گفت ابن عباس که بسیار ملائکه روز بدر آنها سفید و روز
 چنین آنها سفید و از علی رضی الله عنه که بسیار ملائکه روز بدر صوف سفید بود و بود سیاهی ایشان در
 نوای خیل ایشان و در بعضی روایات آمده که سیاهی ملائکه روز بدر آنها سیاه بود و روز چنین
 سفید و در روایات سفید و سفید و زرد و همه آمده ظاهر بعضی ایشان بود و بعضی را چنین
 و ظاهر احادیث در آنست که ملائکه هر دو میشد در صورت مردان و در بعضی روایات آمده که مشرکان
 آواز میخوردند سپان ملائکه می شنیدند و سپان را نمی دیدند چون سلمانی ازین کافری سیرت که در کشته
 پیش از آن که برسدی دید که سرش بر زمین افتاده است و گفته اند که واقع نمی شد هر چه ملائکه روز
 بدر کرد در سر یا در بند و این است تفسیر قول حق تعالی فافروا لفق الاضاق ای الرؤس هم جبار

کل میان منصل و بیفادای گفته فوق الاعناق ای المذبح او الکرکس و اضر و انهم کل زبان
 الا صایح و در کثافت گفته مراد اطراف است یعنی برید رقاب ایشان و اطراف ایشان را گرفته اند که در آنجا
 کشندگان ملائکه با نارسیده در عناق و زبان و ازین عباس آمده که مرده از انصاری و عقب کافر
 میرفت ناگاه آواز ضرب تازیانه شنید و آواز سوار که می گفت اقدام خبر دم نظر کرد و دید که کافر
 که پیش وی بود افتاده و روزه او شکسته و بینی او شکسته پس انصاری نیز پیغمبر آمد صلی الله علیه و آله
 و حال که مشاهده کرد عرض نمود و فرمود آن حضرت که این جمله در آسمان سوم بود نقل است که
 چون اهل مدینه مطهره اصحاب بدر البعد از رجوع تنبیت مبارک و در ایشان میگفتند ای اهل مدینه
 ما را تنبیت از بهر چه می کنید که این فتح بزرگ قوت بازو ما بود ما کافر از لیس دیدیم که سر ازین
 جدا میشد و هیچ کس را نمیدیدیم که شمشیر بر ایشان میزد کافران بر شال شتر نخ می افتادند و دست و پا
 بستند و قیام سر ایشان را ازین جدا میکردیم این سخن پس مبارک خوانند که کائنات رسید فرمود
 ملائکه بودند که این کار با میکردند و مراد آن نیست که همه را این حال بود یعنی مبارزت و مقاتلت
 هم میکردند با اصحاب و بعضی را ضرب ملائکه سر از تن جدا شد چنانکه معلوم شد و بعضی را این چنین
 قاصده اند که چون خبر فتح آن حضرت گشته شدن آن اشقیایا که رسید ابو لهب و کافران دیگر که در
 که بودند متعجب و متحیر شدند چون ابوسفیان بن الحارث که این مسلم رسول الله صلی الله علیه و آله
 بود و در آن زمان بشرق اسلام مشرف نشده بود و از بدر گریخت بگه رفته بود ابو لهب گفت ای
 پسر برادر من بیا که تو خبر تحقیق داری گفت ای مسلم من چون رسیدیم با اصحاب شما شک بر جای
 و همین دیدیم که سلاح از ما باز میگردد و دستهای ما را بر شانه می بستند و میان آسمان زمین بر لای
 سفید جامه دیدیم که بر سپاهان ابلق سوار بودند و محکس با ایشان هیچ نمیتوانست کرد ابو رافع
 غلام عباس میگویی که من گفتم والله آنها ملائکه بودند ابو لهب از قیامت غیظ خشمی که در شست مشت
 بر روی من زد و مرا برداشت و بر زمین انداخت و بر سینه من فشست و لبت میگردد و حال آنکه من
 مردی ضعیف بودم با او مقادست نمی توانستم کرد ام بعضی از وجه عباس خبردار شد ستونی برداشت
 و بر سر وی زد ابو لهب خوار و ذلیل بجان درون رفت بعد از هفت روز زحمت عدس بر روی گذاشته
 تا میزد و بودند عرب که شوم می گرفتند آنرا پس از خوف عدوی هیچکس گردوی نیگشت سه روز همچنان

۱۳۰

بعد از آن حالان با حیرت گرفته تا او را برداشتنند و از کله کمر بیرون بردند و گوی کندی و میرا
و اینجا انداختند و سنگ در گوری انداختند و بر کردند و در مواهب از شیخ نقی الدین سبکی سے آرد
که گفت پرسیده شد من از حکمت در قتال ملائکه با آنحضرت صلی الله علیه و سلم با آنکه جبرئیل علیه السلام
قادر است که بر دار و دهاک گرداند تمامه کفار را بیک پر از بازوی خود گفت شیخ پس گفت در جواب که
آن از برای آن بود که تا فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب وی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
باشد و ملائکه برای مدد و عون بودند و عادت مدد پیش است و در بنجار رعایت اسباب است که عباد
گرداننده است در زندگان خود و فاعل حقیقی همه اوست تعالی شانه انتی گفت بنده سبکی شنبه
عالی طریق الحق و یقین که اصل این سوال از عوام است که نظر بر تدبیرات الهی و ترتیب اسباب است
حکمتی نامتناهی او جل جلاله و عظم کماله اندازند و الا چرا گویند چه حاجت بود در جهاد و قتال آنحضرت
حق تعالی قادر است که پهل گروان کافران را بقهر و جلال خود و محو گرداند آثار کفر و ضلال را بنور هدایت
و کمال خود و مدار ثواب و نوال بیونان عقاب و کمال کافران بر نیست دیگر شبها که عالم اسباب
اوضاع متعلق است و از حیطه ضبط و محصور و محاصره و مدد بیرون است و الله عظیم حکیم و مدد مقتولان
بر از کفار بقتل و بود دیگر سیر شدند و از مسلمانان چهارده کس بدرجه شهادت رسیدند پیش جلیان
و هشت از انصارش از حریج و دو از اوس توهم نگنند که کشته شدن جماعه از مسلمانان کابح و دیده
فتح و نصرت است زیرا که وعده در اعلا و دین و خواری و گون ساری کافران است و آن بر وجه هم
است و اگر ارادت الهی اعطاء فضیلت شهادت بر بعضی رارفته و حکمت و تعالی اقتضای آن کرده
قابح در مقصود نباشد چنانکه بقای بعضی کفار و عدم اهلاك و استیصال کل منافقین است چنانکه
از ان بقتل و قتل و قریش کشته شده بودند حکم کرد که در چاهی از چاهها بدر که طپید بود و جفا و روی
می افکنند انداختند و عادت شریف چنان بود که چون بر دشمنان غلبه یافتی و فتح کردی سبزه
در آن غصه مقام کردی در بنای نیز کرد و رسوم امر کرد و تا راه شریف را حیا کردند پس سوار شدند و بی از
رضی الله عنهم نیز همراه شدند و گفتند که مگر بر کسی کاری بر آمده است تا آمد بر بالای آن چاه که آن مرد
را در آن انداخته بودند پس ندا کرد ایشان را بنامها ایشان و فرمود یا فلان بن فلان یا فلان بن فلان
و در بعضی روایات صحیح آمده که فرمود یا عبید بن جراح یا عبید بن جراح یا عبید بن جراح یا عبید بن جراح

بگوید خدا را و رسول خدا را اکنون که پرده بر افتاد و عذاب خدا را دیدید یعنی آنرا می بینید مسلمانان
 می بودند یا مردان یا زنان یا بچه ها و اندوه است بر طریقی استعجاب ضد مرخصه را و فرموده بر سستی که تحقیق
 حق یافتیم و عذر که پروردگار کرده بود و آیا شما هم با عقیده آنرا در روایتی آمده که گفت بدو نشناختم
 بودید شماست در جاه افتادگان که تکذیب کردید مرا شما و تقدیر کردید مردم پس گفت مگر خطاب نمی شد
 عند رسول الله چه سخن می گویی با اجساد می که نیست در آن ارواح فرموده حضرت سوگند بر آن خدا که
 نفس من بید قدرت اوست که نسبت به شما شنوا تر از ایشان این سخن را که می گویم ایشان می شنوند لیکن
 ایشان جواب نمی گویند و وصل به آنکه آنچه پیش صحیح متفق علیه صریح است در ثبوت سماع و علم و شعور
 و حصول علم ایشان را با آنچه خطاب کرده و همچنین در حدیث صحیح مسلم آمده است که میت می شنود و گوشتن
 فعال مردم را وقتی که میگردند از دفن وی و همچنین در زیارت آن حضرت صلی الله علیه و سلم اهل بیت
 آمده که سلام کرد بر ایشان و خطاب کرد مرا ایشان را و گفت سلام بر شما ای اهل دار مسلمانان آمد شما
 را آنچه وعده کرده شده بودید و امیر ائمه ائمه تعالی می بودیم شما را که خطاب با کسی که نشنود و نداند
 معقول نیست و نزدیک است که شما کرده شود از قبیله عیث چنانکه عرضی الله عنه گفت و صحیح
 در شرح هدایه گفته که کتب مشتمل بر آنند که نیست نمی شنود و تفسیح کرده اند در کتاب الایمان که اگر کسی
 سوگند خورد که کلام نکند او را پس کلام کرد او را بعد از مردن او مانند نیکو دوزیر که این سخن منعقد نیکو
 مگر کسی که حیثیت و تکالیف هم دارد و میت همچنین نیست و جواب داده اند از جماعه از حدیث مسلم که آنرا
 است بسماع میت قرع فعال مردم با آن که این مخصوص است بوقت نماز در قبر برای برنده سوال
 و این تخصیص خلاف ظاهر است و دلیل نیست بر آن مگر از حدیث است که این حالت حاصل است
 است را در قبر و زنده گردانیدن میت در وقت سوال است و پیش از آن زنده گردانیدن بر است
 سوال چه می داند و جواب داده اند از حدیث مذکور که نفس است در خلاف مذیب ایشان گاهی با آنکه این
 مخصوص است با محترمت و مجزه اوست چنانکه از قاضی آورده اند که گفت حق تعالی زنده گردانید ایشان را
 ما نشناختم ایشان را این سخن پیغمبر از راهی زیادت تو بیخ وحشت و ذممت و پوشیده ماند که عمل
 برین مجز و فعال و تاویل است عمل نمیتوان کرد برین تا تمام شود دلیل بر استیصال سماع و پروردگار
 هر دو عمل قاطع است بر آن و مست حواس مراد را که با علوی است و بجز خلق با حق تعالی

وصل
 نساه حدیث

۱۰۰

بیز خالق متیواند کہ دنیا نگر در کتب مزہب مقرر کرده شدہ است و گاہی بانگہ این از ارباب غریب لفظ
 است نہ حقیقت و حقیقت کلام مراد نیست و این از جواب اول بعد تر و ضعیف تر است و قوی تر
 شہادت این جامعہ منکران است کہ چون روایت کردند این حدیث عمر نزد عائشہ گفت چگونہ گوید
 این را رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و حال آنکہ سیرا بدیق تعالی آنک لا تسمع لہوتی و ما انت سمیع
 من فی القبور بہرستیکہ تو ای محمدی شنوائی مرد با ایستیی تو شنوائندہ کسانی را کہ در قبورند و میگویند
 کہ تاویل کرد عائشہ و گفتہ کہ مرادینمیرا نیست کہ بگوید شما میدانید کہ آنچه من گفتیم حق است و گفتہ کہ
 وہم شد عمر را کہ بجای علم سمع گفت و موقی را بعد از انتقال علم حاصل میشود بحقیقت آخرت و با اعلیہ
 عائشہ انکار کرد و سماع موقی را در استدلال کرد و او باین دو آیت قرآنی کہ مذکور شدند ولیکن علماء جواب دادہ
 اند از قول عائشہ و استدلال اولیقرآن و قبول آوردہ اند این قول را از عائشہ و در جواب نیز از
 نقل کردہ کہ گفت بود عائشہ رضی اللہ عنہا از فہم و ذکا و کثرت روایت و خواص علوم آنچه زیادہ
 بران مشہور نباشد لیکن سبیل نیست بسوی روایات ثقیل مثل عمر بکثرتی کہ مثل آن باشد ولات کن
 بر شیخ یا خصیص یا اظلالہ و آیت قرآنی محمل است بمعنی آیت نیست کہ قوی شنوائی بلکہ خدا ہی شنوائی
 و من فی القبور کا فرزند و مرادوم بعلم سلیمان و اجابت حق را بدلیل آنکہ این دو آیت نازل شدہ
 در وصوت انصار با میان و عام اجابت ایشان مرصق را و نیز گفتہ اند کہ مراد موقی قلوب اند و بقیود حساد
 ایشان کہ روی دلہاس مردہ افتادہ اند و تحقیق ذکر کردہ است در مواہب لدنیہ کہ در معاری محمد
 بن اسحاق با شاد بید و در سند امام احمد بن حنبل نیز با شاد حسن از عائشہ مثل حدیث عمر آمدہ پس
 عائشہ رجوع کرد از انکار سبب اینچہ ثابت شد نزد وی از روایت صحابہ کبار زیرا کہ وی رضی اللہ عنہا
 حاضر نبود در ان قضیہ و در شرح صحیح مسلم نیز مثل این مذکور شدہ است و با بحالی اخبار و آثار و سماع
 و علم و شعور بسیار است و بدلیل قاطع بر خلاص آن بہ ثبوت نہ پیوستہ و کلام درین مقام در شرح مشکات
 مستوفی ذکر کردہ شدہ است و اللہ اعلم و آورده اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون فرمود کہ مردہا
 مشرکان را در چاہ اندازند عبتہ بن ربیعہ را گرفتہ در خاک مذلت کشیدہ در چاہ انداختند پسوی ابوذرلیفہ
 چون اورا با خیال برید بکلم طبیعت بروی گران آمد بکہ وہ پنداشت پس رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 در روی ابوذرلیفہ نگاه کرد کہ رنگ روی گردیدہ و اثر شکایت و حزن ظاہر است فرمود یا ابوذرلیفہ

در دل قرار دیدن حال پدر تغییر راه یافته گفت یا رسول الله خجسته سوگند که شک در اسلام نیاورده ام
 ولیکن پدر من مروی ذی راسی و حلیم بود و آداب و اخلاق نیکو داشت پس در او بودم که این صفات
 او را با اسلام می در آوردم اکنون دیدم که ازین سعادت محروم ماند از ان اندر و یکنه بیستم پس آن حضرت
 دعا فرمود مرا و ازین حدیث معلوم میگردد که صفات نیک و آداب و اخلاق نیکو مستقل و داعی
 نیست در حصول ایمان و بعضی روایت در فضل و عظمتی الهی است معصومه عشق کار است که در وقت
 پادشاه باشد و نیز معلوم میشود که در این پادشاه است که در اختیار نیست اعتبار ندارد اگر دل برقرار بود
 مگر یقین ثابت است و مدار مقام صبر و رضا و تسلیم تر به برین حکم است و جمله فوائد حدیث است
 که تصور باید کرد که یقین صحابه بجا فیت رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه اکملها و افضلها
 چه مقدار بود که در یکی از این صفات موصوف بود با نهال بر خاک دولت می کشند و در چاه می
 بر اندک ملاحظه و کرده است که طبیعت وی را می باید عقاب میگردد و اعتداری نماید چون حق حرف
 شنکشف شد و بر تبه یقین رسید حجت و مواعظ همه ترفع گشت العالی لایزال و اوصاف نیکو
 وارد و تیر آورده اند که سرور عالم صلی الله علیه و سلم با یاران خود گفته بود که من میدانم که عباس
 از بنی هاشم را از من مظهر با که او بیرون آورده اند هر که از شما یکی از بنی هاشم تنبیس و عباس بن
 عبد المطلب برسد باید که در شستن و می شستایی نکند همین ابو ذریفه بن عقیه بن ربیع گفت پادشاه
 و بر دوران خویش را با بشیم و عباس را بگذریم و الله اگر من بوی بسم شمشیر بر سر بزنم و کار
 تمام کنم این سخن وی بان حضرت صلی الله علیه و سلم رسید با عمر خطاب فرمود ای ابو حفص شنید
 که ابو ذریفه چه میگوید و این اول نوبت بود که آن حضرت را بگفت یا رسول الله
 بگذر مرا تا گردن او بزنم که منافق گشت ابو ذریفه میگوید که سوخته از ان سخن که گفته بودم ترسان
 و لرزان بودم و با طرد میگفتم کفارت این گناه هیچ چیز نتواند بود مگر آنکه در راه خدا تعالی شهید شوم پس
 در روز یاسمه شهید شد رضی الله عنه و غسل و اما سیران چه چنانکه قبیلان آن نیز بنقادن بود
 و در میان ایشان عباس بن عبد المطلب بود عم رسول الله و عقیل بن ابیطالب ابن عم رسول صلی
 الله علیه و سلم و زینل بن الحارث بن عبد المطلب نیز ابن عم آن حضرت و ایشان ایمان آوردند و معلوم
 نشد که ازین بنقادن چه کسان ایمان آوردند و چه کسان بر کفر باقی ماندند و الله اعلم و اسامی

و صلوات
 بر او
 و علی
 و آله
 و سلم

و صلوات

ایشان نیز بالفعل در نظر نمی آید مروی است که چون ایران فل در گردان و زنجیر و پامی نزد حضرت
 آوردند فرمود عجب دشت پروردگار تعالی و تقدس از ایشان که کشیده میشوند بسوی بهشت بسیار
 و اغلال یعنی ایشان نمیخواهند که مسلمان شوند و بهشت در آید حق تعالی ایشان را بنور سینه بسته
 بدرگاه می آورد و بهشت می در آرد و همچنین است حکم کالیف شریعه که و تعالی بندگان را تکلیف کرده
 ایشان را بقید آن ساخت بدرگاه می در آرد و بهشت می در آرد و میگویند که عباس اسلام آورد
 بود قدیما و لیکن پوشیده میداشت اسلام را و بیرون آورده بود با مشرکان روزی در مدینه
 آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم یکبار پیش آمد عباس را باید که نکشد او را زیرا که و
 بیرون آمده است با کراه و لیکن چون در وقت قزیه دادن استادگی کرده گفت من مسلمان
 و مرا با کراه بیرون آورده اند حضرت فرمود اما اسلام ترا حق تعالی میداند و بطاها را با جنگ کردی
 ترا قزیه میباید داد و بعضی گفته اند که عباس اسلام آورد روزی در مدینه استقبال کرد آنحضرت را روزی
 در ایام او بود با وی روز فتح مکه و بوسه ختم کرده شریعت و بعضی گفته اند که اسلام آورد پیش از فتح
 خیره گفته اند که نه مان میداشت اسلام خود را و اظهار کرد روز فتح مکه و بود اسلام او پیش از بیرون
 نوشت اخبار مشرکان را بسوی آنحضرت و بود وی که دوست میداشت قدم بر رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم پس نوشت آن حضرت بوی که اقامت تو در جای تو بهتر است مرتزاد نیز
 آمده است که سبب اسلام وی آن شد که وی بیست اوقیه از طلا همراه آورده بود تا طعام دهد
 مشرکان را پس گرفته شد از وی آن زر در جنگ در داخل کرده شد در غنیمت پس التماس کرد
 از آنحضرت که حساب کند آن بیست اوقیه را از فدیه وی پس قبول نکرد آنحضرت و فرمود آن
 چیز بیست که بیرون آورده بودی بجهت اعانت کفار بر جنگ ما اکنون آن غنیمت مسلمانان بشمار
 آنرا از جمله فدیه حساب نتوان کرد گفت من چیزی دیگر ندارم میخواهی که قسم تو گدائی کنی از مردم
 دوست دارد پیش ایشان فرمود آن حضرت بجا رفت آن طلا با که در وقت بیرون آمدن از مکه
 بزوجه خود ام الفضل سپرد گفت چه در پلایانند ترا آنرا فرمود خردا و مرا برورد گار من پس گفت
 گواهی میدهم که صادقی ایچس بران اهلایند داشت همه خدا پس اسلام آورد عباس و گفت شهدا
 لا اله الا الله و انک رسول الله و بر تقدیر روایات سبق اسلام مراد اظهار آن خواهد بود که مضمون

میداشت و اشد اعلم بحقیقه الحال علی وجه الکمال و آورده اند که ناکس که اسیر ساخت عباس را
 ابوالمیسر نام داشت و کمردی ضعیف و کوتاه قامت و عباس حبیب و بلند قامت بود میگویند که
 همه تا شانه این عباس میرسیدند و ابن عباس تا شانه عباس و عباس تا شانه عبدالمطلب
 سبب و طویل القامت بود پس گفته عباس چگونه اسیر کرد ترا ابوالمیسر آن حقارت جنبه و اگر سزا
 تو میگردانیدی تو او را در کف دست خود گفت عباس نعم همچنین است ولیکن کمپش آمد و نمود و س
 در چشم من مانند خندمه بود و خندمه بفتح قاف جمع سکون نون نام کوچی است از کوهها که در
 روایتی آمده که فرمود آن حضرت مرابی اسیر را که چگونه اسیر ساختی عباس را گفت یارس و او
 مرا مردی که هرگز ندیده بودم مرا در او میتی داشت بس غلیم فرمود آن حضرت آن ملکی بود که کم
 ترا اعانت کرد و آورده اند که قتی که مسلمانان اسیران بدر را بند کردند چون شب درآمد عباس
 ناله میکرد بجهت آنکه ندیدی گران داشت چون آنحضرت آواز ناله وی می شنید خوبش نمی برد گفتند
 یارسول الله چرا خواب نمیکنی فرمود بجهت ناله غم من عباس چون انفار دلالت رضا بسبب سبک
 کردن بند عباس در ریانت کردند عباس را سبک گردانیدند و عباس بخواب رفت آن حضرت
 فرمود چه شد که ناله عباس نمیشنوم گفتند یارسول الله سبک گردانیدیم بند او را فرمود پس بند تمام
 بند یا ز اسبک گردانید آن حضرت صلی الله علیه و سلم محکوم حکم لیس بود در فعل و ترک و لطف
 و قهر و عفو و افند هیچ چیز از وی باورس نگذاشته بودند از هر عملی نفس اتباع آن و میگشت
 برسو که میگرددانید او را تقدیر الهی و حکم الهی لعل بدانکه آورده شده اند اسیران نزد آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم مشورت کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم در شان ایشان با ابو بکر صدیق
 رضی الله عنه که چه کار باید کرد ایشان را باید کشت یا فدیہ گرفت و گذاشت ابو بکر گفته بانی
 و از ایشان ترا و کاش شاید که خدا بیتی عالی تو به کند بر ایشان و توفیق اسلام دهد و بگیر یارسول الله
 از ایشان فدیہ تا قوت گیرند آن اصحاب تو فرمود بجز من فاروق رضی الله عنه که تو چه میگوئی
 چه کار باید کرد و عمر گفت بزنی یارسول الله گردنهای ایشان را که کفر اند و پیشوای کافران اند
 و خدا بیتی عالی بے نیاز گردانیده است ترا از گرفتن مال فلان خویش ما بین ده و عقیل را علی
 سپارد و عباس بیخبر و ده تا گردن ز نیم ایشان را پس آن حضرت بقول صدیق اکبر صلوات الله علیه

و فرمودید رستی خدا تعالیٰ نرم میگردد و اندوہهای بعضی مردان از آن نرم تر میگردد و آنسکه سخت میگرداند
 و ایمای بعضی را تا میگردد سخت تر از سنگ و حال توای ابو بکر حال ابراهیم است آنکه تیرت یعنی نماند
 منی و من عصائی فانک غفور رحیم و حال توای عمر حال فتح است که گفت ربا لاتر علی الارض
 سن الکافرین و بار ایں وحی آمد که بخیر گردان اصحاب خود را میان قتل و عذاب این تیرت که شش
 سال آینده هفتاد کس از شما باشد ظفر کافران را بر شما ایشان همین قدر اختیار کردند و گفتند
 اختیار کردیم خدا را بر اینکه کشته شوند از ما هفتاد تن بعد از این اسیران پس چنین واقع شد سال
 آینده در غزوه احد که شهید شدند هفتاد تن از مسلمانان که نزد بن عبدالمطلب و عصب بن عمیر
 از ایشانند و چون اصحاب رسول اللہ با خذ فدیہ شعول شدند بریزل آمد و این آیت آورد

ماکان البنی ان یکون له اسری حتی یخین فی الارض یریدون عرض الدنیا و القدر یرید الازخره و الله
 حکیم سزاوار نسبت و می شاید هیچ پیغمبر را که او را اسیران باشند تا آنکه بسیار باشد کشتن ایشان را
 و مبالغه کند و قتل ایشان میخواهد شما بگذرید گرفتن متاع حیات و نیاز او خدا میخواهد آخرت را
 و اعلامی دین خود را و خدا غالب است که غالب میگردد و دوستان خود را بر دشمنان و حکم و
 و اناست با آنچه مناسب و لایق است بهر حال و هر وقت گاهی امر قتل و دشمنان میکنند و چون
 شوکت مرگافران راست و گاهی تخیر میکنند میان قتل و فدا و گاهی میان من و فدا و قتیکه غلبه
 مرمونان را باشد آنجا که فرموده فاما بعد و اما فدا بعد از آن در آید عرضی اللہ منہ بر آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم پس دید که آن حضرت و ابو بکر هر دو گریه میکنند پس عمر گفت چه گریه میکنی یا
 رسول اللہ تو دیاران تو من جسم گریه کنم اگر بایم گریه خود را و اگر نه چاک کتم و تکلف کتم در گریه آوردن
 یعنی با اختیار داعی و اسباب آن پس فرمود آنحضرت گریه میکنم بر یاران خود فدا اختیار کردند
 و تحقیق عرض کرده شد بر من عذاب ایشان نزدیکتر ازین رحمت انوارت کردید رخس که نزدیکتر از
 بود و روایت کرده شده است که فرمود آنحضرت اگر فرستاده شدی عذاب یجات نیافتی مگر عسر و
 سعد بن معاذ که او نیز درین رسه موافق عمر بود عرضی اللہ عنهما و گفته اند که صحابه اختیار کردند این
 شوق را از جهت غایت رغبت و حرص بر اسلام پیران پدر که شاید مسلمان شوند و از جهت رغبت
 و نیل در وجه شهادت و از جهت رقت و مهربانی بر افرایا بجهت دیگر و الله اعلم در اینجا نازل شده است

این آیت و لولا کتاب من الله سبق لکم فیما اخذتم عذاب عظیم و اگر نمی بود علی از خدا سابق است
 یعنی ثابت است در لوح محفوظ هر آینه میرسد شمار او را خذ فیه عذاب بزرگ و مراد بکلم سابق است
 در عملی و در اجتماع سابق نگردد و یا آن حکم که اهل بدر عذاب نشوند یا آنکه هیچ قوم را عذاب نگردد و آنچه
 نمی صریح از آن نگردد باشد یا آنکه فدیہ که گرفته اید شما حلال است شمارا چنانکه فرمود فکلوا مما ختمت حلالا
 طیباً و گفته اند که این خیر و انذ فدیہ از آن حضرت با جهاد بودند لومی و آن حضرت را در بعضی حکام
 اجتماعات بودند چنانکه درین حکم و در تحریم ماریه و غسل و گلابی خطانیز شدی اما او ابرار مقرر
 نمیداشتند و تنبیه میکردند بر خطا و همچنین است حکم سایر انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
 لذا قالوا و اشکال آورده اند درین مقام که چون خیر بودند صحابه در قتل و قذا و اختیار کردند قذا را
 پس عتاب و عقاب بر ایشان بجهت است باشد و خیر منافی نیست و جواب میدهند که خیر بر سبیل
 امتحان بود چنانکه در خیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم شمار او را اختیار و نیا یا آخرت و امتحان در آن
 بود که آیا اختیار میکنند ایشان چیز را که مرضی حق است بر آنچه میل نفس بدست و چون اختیار
 کردند چیز را که میل نفس ایشان بود عتاب کرده شد بر آن و توبه بر پیشی استبعاد کرده است
 حدیث خیر از جهت بودن آن مخالفت هر چیز را که ظاهر تزیل است و ترمذی نیز حکم لغزابت
 آن کرده است و طیبی گفته که حکم لغزابت موجب طعن نیست زیرا که غریب گاهی صحیح میباشد گفته من
 و خیر توفیق که غریب اینجا یعنی شافعی است و اکثر آنچه ترمذی میگوید یعنی شاذ است تصریح کرده
 باین صاحب جامع الاصول و الله اعلم و در روضه الاحباب از شیخ بن حجر در شرح صحیح البخاری
 نقل میکند که گفت ترمذی و شافعی و این جان و حاکم با شافعی صحیح از علی مرتضی و فی الله عزه روایت
 کرده اند که میریل علیه السلام به ترمذی غیر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت خیر ساز صاحب خود را میان
 کشتن سیران و اخذ فدیہ از ایشان بشرطیکه در سال آینده از مسلمانان مثل سیران کشته شود و حضرت
 اصحاب را خیر گردانید ایشان فدیہ اختیار کردند نهی و آورده اند که بعد از آنکه قصد ایشان بر فدیہ
 قرار گرفت جمعی را که سفاس بودند و هیچ نفع نبود از ایشان آلا و گردانید و از ایشان عهد گرفت که دیگر
 جنگ مسلمانان نیابند و جمعی که منعقت بکتابت میداشتند مقرر فرمود که هر یکی از ایشان بود که
 از انصار را خطب با موزانند و آنها که چیز داشتند هر کسی بقدر استعداد خود زبر بدو مسخر کرد

عاصم بن ثابت را دوی جد عاصم بن عمر بن الخطاب بود قتل عقبه بن ابی معیط سقی که شکسته شد
 بر دوش آنحضرت انداخته بود در نماز و احق بود قتل و چون فارغ شد آن حضرت از تعصیه در آن
 ماه رمضان در اول روز سه از شوال فرستاد زید بن حارثه را بعد از مطهره از بر سر بشارت فتح و رسید
 در وقت فسخی و قتی که فارغ شده بودند از دفن رقیه بنت ابی سلمه علیه و سلم و نیز ابو بصیر و در
 روایتی آمد حاضر شد آنحضرت در دفن رقیه را پس نشست بر قبر او در نیت اشک مبارک را داد الله اعلم
 و حاصل احادیث در فصل اهل بدر بسیار واقع شده و از جمله آن این حدیث است که آن
 که اطلاع علی اهل بدر فقال املوا اشتهم فقد غفرت لهم فی روایتی فقد حبت لهم الجنة و ازین باب است
 قصه کتاب طاب بن ابی بلتعنه که در صحیح بخاری آورده و نیز آورده که حارثه جوانی بود که روز بدر
 کشته شد و آمد دوی نزد آن حضرت و گفت مرا خبر ده یا رسول الله که حارثه کجاست اگر در بهشت
 است منتظر ثواب باشم و اگر در جای دیگر است بگویم بروی و بیینی که میگم فرمود آن حضرت
 آیا میگویی که دوی در یک بهشت است و دوی در بهشت های بسیار است و دوی در
 فردوس است و دعوت پیوسته که روزی جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا محمد چه نوع می شمری بهشتها
 میان خود اهل بدر را حضرت فرمود فاضلترین مسلمانان می شمرم او کما قال گفت جبرئیل ماینز
 ملایکه را که در غزوه بدر حاضر شدند افضل ملایکه می شمرم و بعد از رجوع از فتح آمد آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم در دوی صفرا و قسمت کرد غنایم را و غنایم خود را فقار را و غنایم غزوه بدر بود که اختیار کرد
 برای خاصه خود پس بخشید علی مرتضی را و غزوه خندق و ذوالفقارش از آن گویند که بر پشت او
 مانند فقر باس ظهر یعنی استخوانهای پشت معنوع بود و گویند در روزی که آنحضرت بر قریش غالب
 در روز بدر جان روز در میان بر فارس میان غالب آمدند و موجب از یاد فرج و شادمانی مسلمانان
 گشت چنانکه گذشت نقل است که ابوسفیان هوی بعد از بر گشتن از بدر منع میکرد قریش را
 از اظهار مصیبت و گریه و زاری کردن تا موجب شامت اعدا نگردد و با وجود آنکه یک پسر و حنظل
 کشته شده بود و پسر دیگر عمر و اسیر گشته و سوگند خورد که از مصاحبت سنوان و ملا حبت با ایشان
 مجتنب باشد و تدبیر رس و تزئین لباس نمایان آنکه از محمد و صحاب او جنگ نکند و استغنام
 بکشند و هند زن وی نیز سوگند خورده بود از آن که پیروی عتبه و پیروی حنظل کشته شده بود و در

چند

مشرکان در روز احد ابوسفیان بود نقاست که چون آن حضرت از غزوه بدر بجهت مدینه مراجع
 نمود اعیان مدینه که بواسطه غزوی تخلف نموده بودند در دروازه که بر مسافت سی و شش میل از مدینه است
 آمده بشفرت استقبال مشرف شدند و عذر با بیان کردند و همه قبول افتاد زیرا که بر آمدن برای قتال
 مستغین نبود بلکه منظور تاراج کاروان بود و قتال یکایک واقع شد لهذا مردی است از کعب بن
 مالک که گفت تخلف نکردم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم در هیچ غزوه مگر جز آنکه تخلف کردم
 در غزوه بدر و عتاب کرده نشد هیچ یکی که تخلف کرد از آن زیرا که بیرون نیامد آن حضرت مگر بار باره
 کاروان قریش تا ناگاه جمع کرده خدای عزوجل تعالی در میان او و میان دشمنان بغیر سیادت
 انتهی با وجود آن بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که گفت لا یتومی القاصه ولن
 من المؤمنین عن بدر و انما جرن ابی بدر درینجا حکایتی غریب است که در عامه ناس شهرتی دارد
 و آن آنست که در جبال بدر موضعی است که شنیده میشود از آن موضع آوازه مثل آوازه نقاره
 که نزد ملوک وقت علامت فتح و نصرت است و میگویند که این آوازه است که حق تعالی در وقت فتح و نصرت
 مومنان حدان وادی که در وی فتح تبیین و نصرت نیز واقع شده گنزد اشتراک بعضی علما شنیده شد که
 در نجاباومی حد که مثل این آوازه از آنجا حادث میگردد و واقعه اعظم و صاحب مواهب بحجت
 نقاشش و ولعی که با حراز آنها نبوی صلی الله علیه و سلم وارد آن اعتبار نموده و اعتماد کرده آنرا ذکر
 کرده است و گفت که بسا که می شنیدم سن از بسیاری از حجاج که ایشان چون میگذرند با وقوع
 می شنوند آوازه را و بسا که منکر میشدم آنرا و گاهی تاویل میکردیم آنرا با آنکه شاید که آن موضع سخت
 است بخورد بوسی سمها و واب پس میگفتند من آن مردم که زمین رگستان است نرم و اکثر کج
 میر میکنند در آنجا شتران که پاهای آنها آواز شنیدند در زمین سخت چه جای زمین رگ و بسگویند چون
 سخت نهاد خدا تعالی بر من بوصول آن مقام شریف فرود آمدم از راحله و پیاده رفتم و در دست
 من چوبی بود در آن از شجر سعدان که آنرا ام غیلان میگویند و تحقیق فراموشش کرده بودم آن خبر
 را که شنیده بودم و سیر میکردم در غیر و نگفتم یکی از غلامان جلالان آبا می شنود آواز طبل را
 و چون شنیدم کلام ایشان لرزه افتاد بر اندام من و یاد آمد آن حکایت که از مردم می شنیدم
 و بود در جو آسمان بادی پس شنیدم آواز طبل را و در پیش گشتم از آنچه عارض شده از فرج محبت

و از آنچه خدا و انا تراست بدان پس شک کردم و گفتم شاید که رنج ساکن شده بود درین چوب که
 در دست من است و یافتن این آواز و حال آنکه من در بصره بر طلب تحقیق مر این آیت عظیم را
 پس اندر خستم چوب از دست خود و ششم بر زمین در ایستادم از دهشت و حیرت پس شنیدم آواز
 طبل را آواز محقق که شک نیکم که این آواز طبل است و بود این از ناحیه بمن و ما سیر میکردیم بسوی
 که مشرفه پشتر نزول کردیم بیدرومی شنبه بود تمام روز بار بار و تحقیق خبر داده شد که آن آواز
 منی شود هر کس نهی و محرر سطره خفا الله عنه چون بوصول آن مقام شریف مشرف شد زیارت
 عرضه بدر که مقام فتح و نصرت مومنان بود برآمد عجایب مقام فتح و وسیع لطیف منزه که مشاهده
 سر که جنگ و حضور سیدان نام و صحابه کرام منصور بادی آمد و تمخیل میکرد و قصد دیدن این
 و شعبان آواز که شهر پوشیده است تیر در پشت از جماعه از اهل آن وادی که ایستاد و بودند از
 حقیقت حال پرسید گفته نعم ذلک شیء قد یکون قد لا یکون چنان بافته که باعث طلب و شناخت
 قومی گردد و الله اعلم و چون بکه آمد و از علما و شایخ پرسید همان طور که مذکور شد گفتند و الله اعلم
 و یک حرف دیگر گفت که غیب است که نتوان گفت فقیر و طلب و تخص منزل و مقام شریف حضرت
 سیدانام علیه الصلوٰة و السلام که در بدر بود و یکم بشا رتھامی که در تاریخ مدینه نوشته می است ناگام
 اعرابی جابل آنجا ایستاده بود بر بار میگویی در مقام ابو جبل و گاهی در مقام محمد و در مقام ابی جبل
 چون بسیار گفت گفتم روح لعنه الله علیه پس حکم جائز است که در طبایع نوشتند گفت لا لاکان قریش نام
 او که غزوه بدر که در سال دوم از هجرت واقع شد و هم از وقایع دوم سره غیر مصنفه در مدینه بن عبد
 بن خزیمه بشین حجره بفتحات خطمی بخار جمعه و طار سله است که فرستاد او در آن حضرت بر عصا بابت مردان
 بیود به زوجه بزید بن خطمی بیود تا بقتل آورد او را و بود آن ملعون زنی عیال از معارف زنان بیود
 و سلیمه زبان آورد که پوسته عیب میکرد و اسلام و اهل اسلام را و جو میکرد از آنجا که سیدان
 صلی الله علیه و سلم پس رفت غیر موجب فرموده آن حضرت شب در خانه عصا و در آمد در خانه و
 او بود خانه او بیرون مدینه و کردوی کو در کان بودند یکی از آنها را شیر میداد پس آن کودک را از وی
 گردانید و نهاد شیر خود را بر سینه او تا گذرانید آنرا از پشت وی و هم در شب و باز گشت و بگذارد
 صحرا با آن حضرت صلی الله علیه و سلم آن حضرت چون او را دید فرمود گشتی دختر خود را از آن گفت آری فرمود

در ایح المنیرت
 در سال دوم از هجرت
 واقع شد

و تنطبع فیها غیران و فی کلام اول از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده شد که انی روضه الاحباب روضه است
 سیگو میگوید ابن عمیر بن عدی در معارج النبوة میگوید که عمیر بن عدی عمی از قدامی اهل اسلام بود
 و بخلمص نیت و صفای عقیدت در محبت الهی جل و علا دوستی رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم
 شهرتی تمام داشت و مذکر کرده بود که اگر حق سبحانه و تعالی صیب خود را بسلاست بدین مطهره ببارد
 آن ملعونه را بقتل آورد و غیر سبب فقد ان لوز بصره ان سفره موکب هایلون بازمانده بود چون
 آن حضرت بمقر عزیز خویش رسید عمیر همان شب با عدی متوجه آن ملعونه شد و بجانه و سه در آمد
 و بحس لمس دریافت که طفل از پستان وی شیر بخورد آن کودک را از وی جدا ساخت الی آخر لفقده
 و غیر از خوف آنکه نماید درین امر معصیت بوده باشد پرسید آن حضرت در این فعل بیج برین
 واجب میشود آن حضرت فرمود لا تنطبع فیها غیران و این مثل اول از آنحضرت سموع افتاد
 بعد از آن فرمود آن حضرت اذ اکتتم ان یقره الی رجل نصر الله و رسوله بالغبیب فالظرو الی عمیر
 بن مهدی یعنی اگر دوست میدارید که نظر کنید بسوی مهدی که خدا و رسول خدا را نفرست کرده بسبب
 نگاه کنید در عمیر بن عدی آنگاه عمیر بن الخطاب فرمود رضی الله عنه نظر کنید باین نامی که چه کسی و
 چه کرده و طاعت خدا حضرت رسول فرمود صل الله علیه و سلم لا تقبل الا عمی و لکنه البعیر انتهی پوشیده
 همانند که از سیاق عبارت معارج معلوم میشود که عمیر بن عدی را از پیش خود بسته بعدی فرموده خدا
 صلح الله علیه و سلم کرد و لهذا در عنوان هم گفت که سره عمیر بن عدی چنانکه در روضه الاحباب گفته
 و الله اعلم و در همین سال غزوه قرقره الکدر که نام موضعی است واقع شده و قرقره بفتح قافین نام
 زمین بسیار کمین است و کدر بضم قاف و سکون دال جمله قومی الاطلس است که درنگ آن تیرگی است
 سبب این غزوه آن بود که سبع مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم رسانیدند که جمعی از بنی سلیم
 و غطفان بفتح غفین حجه و طار در آن موضع مجتمع شده اند پس با جمعی از مهاجرین و انصار متوجه
 ایشان شد و لولسے ترتیب داد که آنرا علی مرتضی سپرد و خلیفه گردانید در مدینه سبع بن خرقطه را
 و بعضی گفته اند ابن ام مکتوم را چون با توضع رسیدند یکس را بدو جماعه از یاران بجانب اعدا
 فرستاد تا احتیاطی کنند و خود با سائر یاران در طین وادی بدان شد شبانی چند را دید که بجز این
 شتران مشغول بودند و در آن میان غلامی بود بسیار نام آن حضرت از وی پرسید که نبی مسلمین
 است

جلد دوم
کتاب

بنا

گجا اند گفت ایشان بر سر ایها منزل بسیارند و حال معلوم نیست که در گجا اند پس فرمودند که
 ایشانرا بجانب مدینه براتند و گویند پانصد شتر بود و صحابه دو صد بعد از بر آوردن خمس شتران
 را بر صحابه قسمت کرد و بهر کدام دو شتر رسید در معراج گفته که بعضی زیاده گفته اند و برین روایت
 با صد صحابه کمتر از دو صد خواهد بود و یا عدد شتران شتر از پانصد و اشدرا علم و بسیار در سهم آن حضرت
 افتاد و حضرت ویران آوا کرد و بسیار از موالی مشهور آن حضرت است و آورده اند که چون آنحضرت
 نماز یابد و میگذارد و بسیار را دید که با مردم در نماز است آن حضرت را اینحال از وی خوش آمد
 و آواز کرد و اقامت آن حضرت در آن موضع سه روز بود و بعضی دو گفته اند و مجموع مدت این
 سفر پانزده روز بود و بعضی از اهل سیر آنرا بعد از غزوه سویق ذکر کرده اند و بعضی در وقایع سال
 سوم داشته و در مواهب بعد از غزوه قره سربه سالم بن عمیر نوشته و گفته که آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم فرستاد سالم بن عمیر ابی سوسی ابی عفا یهودی و یهودی پر کهنه سال که عمر و گفتند
 سال رسیده بود و یهودی که تحریص میکرد مردم را بر آن حضرت و میگفت در وی صلی الله
 علیه و سلم شعار را پس رفت سوی وی سالم و نهاد شمشیر خود را بر جگر وی و بخلاصید آنرا پس صحیح
 کرد دشمن خدا و جان داد و در روضه الاحیاب و معراج النبوة این کسریه را ذکر کرده اند و بعد از
 غزوه نیتقاع شد بفتح قاف و سکون تحتانیه و شلیث نون و ضم اشهرست بطنی است از یهود
 مدینه که مر ایشانرا شجاعت و صبر بود و بود این غزوه در نصف شوال و بود بر سر اسخشرین شهر
 از هجرت بعد از واقعه بدر و کفار بعد از هجرت بان حضرت صلی الله علیه و سلم بر سه قسم بودند قسمی
 معصاحت کرده آن حضرت با ایشان که محاربت نکنند با وی و یاری ندهند با وی و دشمنان او را و
 اگر دشمنی تجرم آوردند و نصرت آن حضرت و بند و سه طائفه از یهود برین بوده اند بنو قریظ و بنو
 و بنو قینقاع و قسمی مجایه کردند و باستاند در مقام عداوت و می صلی الله علیه و سلم چنانکه قریش
 و اهل موالات ایشان و قسمی دیگر دوست بودند و نه دشمن مثل طوالت عرب که منظر بودند که
 غایت کار بچه خواهد انجامید و مال کار چه خواهد بود و معلوم آن حضرت با قوم خود چه قرار خواهد بود
 و بعضی ازین قوم مضمرباطن ایشان ظهور و غلبه آن حضرت بود و بعضی بر عکس آن و بعضی از ایشان
 در ظاهر اظهار دوستی و موافقت میکردند و در باطن دشمن و مخالف بودند و ایشان منافقان بودند

که باطن ایشان موافق ظاهر و دل با زبان یکی نبود و اول کسی از یهود که نقض عهد کردند بوقتی
بودند پس محاربه کرد ایشان را آن حضرت در شوال بعد از واقعه بدر یکماه و مری است که چون آن حضرت
از غزوه بدر مراجعت فرمود یهود بوقتی قلع اظهار حسد و بغی و عناد کردند و گفتند محمد با جماعه جنگ
کرد که نلیم محاربه نیکونید نشتند اگر با جنگ کند بدانند که چه طور جنگ کنیم با او و میگویند که سبب نقض
عهد ایشان آن بود که زنی از مسلمانان در بازار پیش زرگر نشسته بود یهودی از نقض آن
زبان آورد من جامه او را برداشتم و گریه می بران بجانب پشت وی زد و در موهاش این فعل
زبان زرگر رسانا کرده و چون برخواست آن زن منکشف شد عورت وی پس خندیدند مردم
بران پس آن زن فریاد برآورد یکی از مسلمانان آنجا استیاده بود شمشیر کشید و آن یهودی را با آن
زرگر را بکشت پس قوم یهود جمع شدند و آن مسلمان را کشتند آن حضرت صلی الله علیه و سلم چون
برین واقعه واقف شد جمع کرد قوم ایشان را و گفت بر سیزده و تبر سیدای ربط یهود از حد
غزو جبل که آنچه بقریش رسید بشما نیز رسید ایشان همه آنوقت نامسقول را بر سر آن حضرت
صلی الله علیه و سلم نیز گفتند پس دانست آن حضرت که ایشان در مقام نقض عهدند پس جنگ
علیه سپرد آید و آورد این آیت را و اما تکافن من قوم خیانته فابذ الیم علی سواران الله لا
یحب الخائنین و اگر ترس تو ای محمد از قوم معابد نقض عهد را با ما تری که لایح گردد تر پس میند
از بسوی ایشان عهد ایشان علی سوار یعنی بر طریق عدم رستی و شتابی نکردن در حرب تا خیانت
از جانب تو نگردد پس ساختگی کردند آن حضرت حرب را و خلیفه گردانید در مدینه مطهره ابو بکر را و عقد
کرد علمی سفید و بجهت و لو و متوجه شد بجانب ایشان و محاربه کرد ایشان را پانزده روز پس انداخت
خدا تعالی در ولما می ایشان رعب را و به تنگ آمد از محاربه باس خود فرود آمدند و رانس شدند
و اسوال ایشان مرا آنحضرت را باشد و نسا روزیت برای ایشان بگذارد و حکم کرد که دستهای
ایشان بر پشت بر بندند خواست که حکم قتل کند عبد الله بن ابی سلول شافق شعور گناه
ایشان را در خواست کرد آن حضرت اغراض کرد وی سوال و الحاح و بیجای وی ابی را از
زرگه زانیده آن حضرت را و خلیفان نهایت تنگ آورد پس بروی و برین قوم لعنت کرده اند
آنها در گذشت و حکم با جلا و ایشان از وطن کرد این مسلول در نیاب نیز الحاح کرد قبول نیفتاد

و ایشان

در ایشان با عباده بن اصاصت نیز مصلحتی داشتند وی هم حکم خدا و رسول خدا را میزانشد از مصلحت ایشان
 و بر آوردن ایشان از منازل پس لاحق شدند با ذرات نفع بنده و سکون نوال عجب و شکر که از ارضی
 شام است و بعد از زمانی همه بپاک شدند و اموال و اسلحه ایشان غنیمت شد بر مسلمانان و آن حضرت
 از آن برای خود سه کمان و سه شمشیر و سه نیزه اختیار کرد و در نزدی مجازین مسلمان دیگری بسایه زین و شمشیر
 و گویند که میان ایشان سی صد نیزه پوش بود و حکم کرد تا شمس آن اموال را بگرداند و در وقت نماز
 بسکوی یکایک این اول شمس بود که بفرموده حضرت جبرئیل بر آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم از غزوه
 نبی قتیقاع مر حبت فرموده نماز عید قربان گذارد و با انبیای صحابه قربانی کرد و بعد ازین سال شمس
 امیه بن اعلت شاعر که هم در جاهلیت هوامی تین و ناله در سر داشت و کتب سابقه خوانده و در دنیا
 نصاری در آمده و از عبادت هشام انراض نموده مقرر نزد ظهور نبوت بود و با حساس نقائل
 ذات خود هوامی نبوت و رسالت در سر داشت و چون خبر ظهور نبوت آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم شنید عبات مسد و سابقه شقاوت ازلی گرفتار نکال کفران گشت و آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم با شماع شعری که متفهم علم و حکمت بود و در حق وی فرمود من لسانه و کفر قلبه و در روایت
 اسن شوره و کفر قلبه واقع شده بعد از آن در زدی عجب در پنج شب که گذشته بود از آن محمد بن اسحق گفت
 در سفر غزوه سوبق واقع شده و سبب این غزوه آن بود که ابوسفیان سوگند خورده بعد از غزوه
 بدر که ساس نکند سار او را و امان نکند تا نکند مقام از اصحاب محمد پس بیرون آمد در وقت
 سواران قریش و بروایتی چهل سوار تا رسید بعرفین که ناحیه است از مدینه مطهره بر سه میل پس شنیدند
 تخلی را و گشته فردی را از نصاریس گمان برد ابوسفیان که راست گردانید سوگند خور را و گشته
 انتقام از اصحاب محمد برگشت بجانب مکه پس بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقت
 سواران مهاجرین و نصاریس و انداختند ابوسفیان و همراهان او سوبق را در راه که اکثر از خود ایشان
 بعد عبت تخفیف کردن بار و گزینند و گرفتند مسلمانان سوبق را ازین جهت این را غزوه سوبق میگویند
 و لاحق نشد آن حضرت صلی الله علیه و سلم ایشان را پس رجوع کرد به مدینه مطهره و غنیمت آن حضرت
 درین سفر خجرت بود و بعضی از اهل سیر ذکر غزوه سوبق در سنه ثانیه کرده اند و در زدی حجه این سال
 فوت کرد عثمان بن عفون و در شوال ولادت یافت عبدالعزیز بن الزبیر سال سوم درین سال

غزوه سوبق

فرموده عطفان بفتح عین مجید و طاء ممله و این را غزوه ذی ام یفح همزه و میم نیز گویند و غزوه انمار بفتح همزه
 و سکون نون نام کرده و آن در ناحیه نجد بود و دوازده شب که گذشته بود از جمیع الاول و سبب وی این
 ز غیر رسید که جمعی از بنی ثعلبه و محارب بنی مسیم و کسر او بر موضع ذی ام از مواضع نجد جمع شده اند تا غارت
 کنند حوالی مدینه را جمع کرده است ایشانرا و مشور بفتح و ال و سکون عین بن حارث مخزومی و خطیب ای
 او را نام خوات کرده بفتح عین مجید و سکون واو و مرد جنگ آور و دلیر بود پس طلبید آن حضرت علی بن
 علیه و سلم سلیمان را و بیرون آمد و چهار صد و پنجاه سوار و خلیفه ساخت در مدینه مطهره عثمان بن عفان
 را پس چون رسید بوضع ایشان گرفتند ایشان و پناه بردند بر سر کوهها پس یافتند مسلمان مومنی
 را از بنی ثعلبه و در آورند او را بران حضرت پس دعوت کرد او را با اسلام پس مسلمان شد وی پس
 معاشرت گردانید او را ببلال و واقع نشد جنگ و اتفاق بارانی باریده و جامه های آن حضرت و صحابه
 تر شده بود پس بنیداخت آن حضرت جامه های خود را تا خشک گردد بر شاخ درختی که آنجا بود و در زیر آن
 درخت فرود آمد و ایشان از بالای کوه بیدیدند با دشواری گفتند چگونه متناور است درخت تکیه کرده است این
 وی از وی دور اند توانی که بروی دست یابی دشواری ششیر برداشت و بر سر مبارک آن حضرت آمد و پادشاه
 و گفت کیست که منع میکند ترا از من امروز آن حضرت فرمود و الله خدا نگا بجان منست پس جبرئیل میاید
 شد و دست بر سینه دشواری زد و بیفتاد ششیر از دست وی و گرفت آنحضرت و فرمود که منع میکند ترا از این
 گفت بچکس را اما شهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله رسول الله صلی الله علیه و سلم او ایوب است
 او در نزد قوم خود بازگشت گفتند چه شد ترا که ششیر کشیده بر سر او رفتی و کاری نکردی گفت مردی سفید
 و بلند بالا دیدم که دست بر سر سینه من زد و چنانکه از پشت بر زمین افتادم پس دعوت کرد قوم خود را با اسلام
 و نازل شد آیه کریمه ایها الذین امنوا اذکرو نعمه الله علیکم اذ هم قوم ان یدخلوا لیکم فکلن ایه هم عنک و ان
 پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم مدینه بازگشت و مدت این سفر یازده روز بوده صاحب مواهب مدینه
 گفت که می گویند آن در غزوه ذات الرقاع بود یعنی گفتن و بنی توفیق که در غزوه ذات الرقاع
 حدیث صلبه نه ت در صحیح بخاری آمده آن حضرت صلی الله علیه و سلم در مدینه خواب کرده بود و ششیر
 خود را شاخ درخت آویخته پس از آن آیه و ششیر شریف گرفت و بخت بر سر مبارک آمده است اما
 پس حضرت بیدار شد از خوابی گفت من بینگام نمی فرمودم و الله ششیر از دست وی گرفت و وی را بران

چندین

درینجا در صحیح ذکر ایمان وی نیست مگر آنکه قسطلانی از واقعه ای آورده که گفت اسلام آورده و در جوم کز
 انجم و راه راست یافتند یومی خاتمی عظیم و نام اینکلام در غزوه ذات الرقاع بیاید انتشار الله تعالی
 یکی از وقایع سنده ثالثه هجرت قصه قتل کعب بن اشرف یهودی است که در چهارده شب از جمیع اولاد
 واقع شده و اثر او موایب سریه محمد بن سلمه نام کرد و این چنانکه ابن کعب بن اشرف شامی
 بود که عالم جو رسول خدا و مسلمانان مشغول بودی و اذکار ایشان نمودی و کفار قریش را بر عاریه
 آن حضرت مخربین کردی و چون خبر فتح بدر بوسی رسید و شنیدید که منادید قریش کشیده شد بیجا
 ملول شد و پسرش قریش بکارت و کشتهگان بدر که بیا مرثیا گفت و در ضمن آن مخربین کفار
 کرد و جنگ آن حضرت صلی الله علیه و سلم و چون آن حضرت بدین قدم آورد اهل آنرا اغلاط یافت
 پس خواست استمداح ایشان را و بود دشمنان را و دیگره ایذ میکند مسلمانان را سخت ایدر پس
 امر کرد بعبه و چون بر فتح حال این ملعون اطلاع یافت دعا کرد خداوند کفایت کن مرثی این
 را با آنچه خواهی و چنانچه خواهی پس ماور شد نزد خدا با بلاک و قتل او پس امر کرد سعد بن معاذ را که بفرستد
 بروی گردی را تا بکشد او را و در روایتی آمده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم کیست از شما که کفایت
 کند از شرین اشرف را که اشکار میکند به اوت ما را و عجمی کند ما را و مسلمانان را و مخربین میکند جمیع
 میانه مشرکان را بر قتال ما و خدا تعالی خبر داده است مرا این و امر کرده است بقتل وی پسر خویش
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر مسلمانان این آیت را الم تر می الی اللار الذین اولم نصیبنا من اللکن
 یومنون بالبحیث و الطاغوت و یقولون الذین کفر و هو لار ادر می من الذین امنوا سبیل اولیک الذین
 لعنهم الله من لبعین الله قلن تجد له لغیر او در روایتی آمده که محمد بن سلمه را فرمود با سعد بن معاذ بن
 درینجا ب مشورت کند و چهار دیگر از صحابه نیز با محمد بن سلمه اتفاق کردند ابو ثابته بنون بعد از الف تحفه
 که نام او مالکان بن سلام بود برادر کعب بن اشرف بود از رضای و نیم او بود در جاهلیت و جاهل
 بشر و حارث بن اوس بن معاذ و ابوعبیده بن جریه این همه از قبیله اوس بودند و در وقت خلافت
 این قصه را بنفصیل ذکر کرده است و با حدیث صحیح بخاری را اصل ساخته و ترجمه نموده ز یادتی نوی
 را از موافق با مخالفت بان فهم کرده ترجمه نمودیم گفت روایت است از جابر که گفت گفت پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم من کعب بن الاشرف فرمود آن حضرت کیست که مستعد شود مرقل ابن الاشرف را

کعب بن اشرف
 قصه قتل کعب بن اشرف

بریرا که وی تحقیق این را کرده است خدا و رسول خدا را پس بایستاد محمد بن مسلمه بفتح میم گفت یا رسول الله
 آیا دوست میداری که کبک کشم و او را فرمود نعم و محمد بن مسلمه بحضرت عرض کرد اگر در حقیقت قتل فرستاد
 بوی بعضی مقدمات که بظاهر روی در شکایت و نقض همه جناب رسالت و ادله گفته شود از آن هست
 فرمود آن حضرت مگر هر چه بخواهی و کیش او را هر طور که میدانی پس رفت محمد مسلمه بر کعب و گفت
 این مرد یعنی آن حضرت تحقیق سوال میکند از ایا صدقه را یعنی از اموال با صدقات از زکوة و غیر
 آن میگرد و در تقب انداخته است ما را یعنی با صدقات و تبکایف دیگر که تشریح کرده است و
 در حدیث بخاری چنین است و در روضه الاحباب این و زیاده برین چیزها آورده که گفت محمد بن مسلمه
 این مرد یعنی آن حضرت از جمله بلاهاست بر ما که غیب در سینه ما را نه نادر آمده اند و راه تجارت آمد
 مسدود شده و هر زمان از ایا صدقه می طلب و حال آنکه ما بنده انبی یا بیم که خود بخوریم و ما را در تقب
 در بیج انداخته است گفت کعب بن جده اسوگنه بلول خواهرید گشت از وی یعنی هنوز چه شده است
 زیاده برین طلال و بخت و محنت خواهرید دید از وی و گفت محمد بن مسلمه الان خود متابعت کرده ایم
 ما و او را و طغی با او گفته ایم خوش نداریم که بالفصل بگذاییم و از سخن خود سرگردیم آن ملعون ازین سخن
 شادمان شد گفت محمد بن مسلمه و معاذ که بشاورت در زنگار ما مور بودند و ابونا یله که وی نیز همراه بود
 که ما را احتیاجی روی نموده آمده ایم پیش تو که قرض دهی ما را یک سق یا دو سق شک را وی است
 از طعام و دو سق بفتح او و سکولی بین با سر باران شصت سلع است و در روایتی ذکر و سق نیست
 همین مقدار است استقر آنس میگنم تقداری از طعام چنانکه در روضه الاحباب آورده است گفت
 کعب نعم قرض میدهم شما را بشرط آنکه چیزی نگردنید نزد من گفتند چه کردیم نزد تو گفت زمان خود را
 گردنید گفتند چگونه کردیم زمان ما را و حال آنکه تو جمیل ترین و خوش شکل ترین خلق یعنی زمان
 میل دارند بصورت جمیله و خوب شکلان سها و اگر رفتار شون به تو مبتلا گردند گفتند که سها و تو مبتلا شوی
 بزنان و بدکاری کنی با ایشان از جهت تادب و تعلیم و تحرز از نسبت بدکاری بوی تا از دست نزد
 گفت پس اگر زمان را اگر نمیکنید پس از اگر و کینه گفتند چگونه کردیم پس از مردم ششام خواهند کرد
 ایشان را و عیب خواهند گرفت بر ایشان که بوسق یا دو سق طعام گرد کرده شدند و این عار با باج و طلب
 ولیکن ما را من میگنم که خود را یعنی سلاح را چنین تفسیر کرده و ما را سلاح و اهل لغت میگویند که

در روضه است

دروغ است یعنی نذرہ پس وعده کرد محمد بن مسلمہ کہ بیاید اور اور شب پس آوے در شب و باوی ابو نایب
 بود وی برادر کعب بن اشرف از رضاع دینیم او بود در جاہلیت و بعضی گفته اند کہ محمد بن مسلمہ نیز ابو سہب
 اخوت رضاعی داشت پس آواز دادند محمد بن مسلمہ و ابو نایب کعب را پس خوانند ایشان را بجانب مین
 و خواست کہ فرود آید بسوی ایشان از حصین و وی لو کہ خدا بود پس گفت زن دی کجا میری میروی
 کہ بیرون میروی درین ساعت گفت بچاکس نیست مگر محمد بن مسلمہ و برادر او ابو نایب گفت زن مرد
 من بشنوم آوری را کہ بچاک از ان خون نمعنی را این زن از کجا دریافت مگر او را ایل قطع کرد
 کہ حشمت آورد و ظاہر آنست کہ این بشاہدہ وقت و حال دریافت کہ بوقت این آمدن در شب از
 طریق غیر متعارف خصوصیت و زینہ بن با سابقہ علم لصدق محبت و مقامی عقیدت صحابہ با حضرت
 رسالت و نبوت و نہادوت آن بد بخت بجناب وی صلی اللہ علیہ وسلم بی ارادہ و حشمتی نخواہد بود و آواز
 آن معلوم میشود کہ آن زنگہ بی تفرس و ہستد لانی نبود و قسط لانی گفته کہ این عبارت کتابت است از
 طالب شمر در روایت ابن اسحق آمدہ کہ انی لا اعرف فی صوت الشمر و چون مبالغہ کرد زن در
 از خروج کعب گفت کہ مرد کریم بزرگ اگر خواندہ شود بسوی طعن یعنی نیزہ زدن و کشتن و ہلاک
 کردن ہر آئینہ اجابت می کند و میسرود آہ بجانب کہ خواندہ می شود پس در آمد محمد بن مسلمہ با چہار
 یار دیگر کہ اتفاق داشتند با وی و قرار داد با ایشان چون بیاید کعب بن بوی سگند بسوی او
 و چون میند کہ من چکن شدہ ام از موسوی و پیچہ ام آتر بہ دست خود نیزند گردان او را پس نزد
 کعب پیچید سر و تن خود را بجاہ و فواج میگردد از سر و سب بوی خوش گفت محمد بن مسلمہ نیز ہمچو ہر روز
 بیج بوی خوشتر ازین بوی کہ از تو می آید گفت من بیج کردہ ام اعطر نسای عرب و اجمل آنما
 گفت محمد بن مسلمہ اذان میدی تا موسی کہ ترا یہ بویم گفت بوی پس گرفت موسی اور بویہ و
 یاران دیگر انبہ بویانند و بگذاشت بار دیگر بویید پس موبہار اجماع در دست پیچید و گفت
 نیزند گردن دشمن خدا را پس کشتند آن ملعون را و جد کردند سر ناپاک او را از تن پلید و سے و متوجہ
 مدینہ گشتند اتفاقاً عمارش بن اوس را از شمشیر یاران زخمی رسید و اہل حضار کعب بیرون آمدند و
 براہ دیگر افتادند و یاران رسول را ندیدند و چون یاران بقیع رسیدند تکبیر بر آوردند و آن حضرت در
 نماز شب ایستادہ بود چون تکبیر ایشان شنید دانست کہ دیر گذشتہ اند خود نیز تکبیر بر آورد و چون تکبیر

آمد سر لمیید آن دشمن خدا را پیش پامی مبارک آن سب در بر خاک مذلت افکندند در این اول سر
بود که مرد شتند در سلام آن حضرت صلی الله علیه وسلم شکر خداوند تعالی بقدیم رسانید و آب وین
خود را بر جرحت عارضت بن اوس که از شمشیر یاران رسیده بود و خون میرفت بالای فی الحان علم
و پیشروا محمد ﷺ از تیغ الفجر بعضی عوج طبعان رسید که این حمله کردن در قتل کعب بن الاشتر
پیدا گشتن چه لائق درگاه نبوت بود و این نماند از احوال جاح طبیعت و عدم فهم مقصود است
چه وی واجب القتل بود حق تعالی بقتل وی امر کرده و عهدی بادی نبود و بر وجهی را که
و اگر در جنگ کشته میشد نیز ازین باب بود و اشریب حدیث و قتل اهل شرک و دشمنان
بقصد اصلاح عالم و اهل خبر بعینه مثل قطع شاخهای زراعت درختان است برای اصلاح شاخه
که سیوه دار و مصالح اندک تا آنها را نیز درخت میوه ندهد و خود از ایمان و تصدیق و حق نیست
چه جای شک و شبهه است سال الله العاقبت و بعد ازین سال غزوه خجران بود و این غزوه
از بنی سلیم نیز گویند از ناحیه فرعی بفتح الفار و الرار و سب آوان بود که رسید با حضرت که در آنجا
از بنی سلیم مجتمع اند پس بیرون آمد آنحضرت و رسید مردان صحابه پس یافت ایشان را که متفرق
و در آبا و جانهای خود که دارند پس رجوع کرد و پیش نیاید جنگی و حال گردانیده بود بر مدینه مطهره
هم کتوم او بود در این سفره روز کنفی الموابس اللدیه و این غزوه در وایس مذکور است
و در کتب دیگر یافته نمی شود و بعد ازین سال سه قریه بفتح قات و راء بفتح کسره قاصح سکون را
نیز میگویند نام آبی است از آبهای نجد و قریه یافت و سبش آن بود که بسبع شریف آن حضرت
صلی الله علیه وسلم رسید که کاروان قریش از راه عراق ایشان میروند و قریش غشت از راه حجاز
بشام میرفتند بعد از واقعه بدر نیز رسیدند و گذشتند آن راه را پس اختیار کردند راه عراق را
پس برآمدند جمعی کثیر از تجار که در ایشان ابو سفیان بن حرب و صفوان بن امیه بود و با ایشان
اموال بسیار و اقی فقه کثیر پس فرستاد آن حضرت صلی الله علیه وسلم زید بن عاصم را و در
جمادی الاخری بر سر نیت و هشت ماه از هجرت بر سر ایشان با صد اسوار پس رسیدند بر سر
ایشان و آن پس اعیان قوم گرنجیه رفتند و سایر کاروان از آن حضرت گرفته آوردند فرمود
تا خمس را جدا کرده بگویند که آن موازی بیست هزار درم و در بعضی روایتی بیست و پنجاه هزار درم

از بنی سلیم

چهار